

در آسمان خیال

مؤلف

ستار: پرچی بختیاری

ناشر:
کانون مطبوعات شرق میانه

اهواز

بها ۲۰ ریال

چاپخانه خوزستان اهواز

فهرست کتاب

شماره	شرح	صفحه	شماره	شرح	صفحه
۱	مقدمه	۱	۱۵	بیاد مهران	۵۳
۲	آروزی دیرین	۴	۱۶	دفتر حضور و غیاب	۵۶
۳	تاصیح بیدارم گذاشت بالاخره نیاید	۸	۱۷	معنای زندگی	۵۸
۴	مامور خدا در کشور ایران	۱۰	۱۸	ناله نی بیدل شنیدنی است	۶۰
۵	ساعتی در قله کوه صفه اصفهان	۱۶	۱۹	عشق بازی بی مورد اردک با مرغ خانگی	۶۲
۶	روزی که بر سر قبرم گذر کنند	۲۰	۲۰	زری در زندان اهواز	۶۴
۷	اشک ندامت در سینه‌ای وجود	۲۳	۲۱	آخر منم مسلمان و ایرانیم	۶۷
۸	عاقبت دست چپ و راست ایران	۲۶	۲۲	در شهریکه جن زن ها را میبرد	۷۰
۹	دل هوسبازی که برای همیشه محکوم برندان شد	۲۹	۲۳	تشویق و تقدیر - نویخ و مجازات	۷۲
۱۰	جوانیکه تار و بود قلبش بمهر میهن بافته شده بود	۳۴	۲۴	معرفینامه حمایت‌داری	۷۴
۱۱	در همان لحظه که دیگران	۳۹	۲۵	در انتظار شبهای پنجشنبه اصفهان	۷۷
۱۲	مشغولند	۴۱	۲۶	بامداد امید	۸۰
۱۳	آروزی که توانا میگردی گذشت	۴۳	۲۷	از دریچه چشم چرخیل بایران بنگرید	۸۴
۱۴	شورای امنیت در عرش برین جوانیکه عقل همراهش نبود	۵۰			

یادآوری

خوانندگان عزیز خواهش میشود بیش از مطالعه
غلط نامه آخر کتاب را بخوانید و حروف و کلمات
درست شده را اصلاح فرمائید



ستار پر جمی

کتاب

اسگین شد

در آسپهان خیال

بقلم

مستعار: پرچمی بختیاری

حق چاپ محفوظ

بنام خداوند جان و خرد

خدایا دادیم سینه ز آتش درون سینه دل وان دل مشوش
 زسوزش جان شیرینم بسوزد ز انوارش جهانی بر فروزد
 بگیر از من تو این قلب روان سوز که میسوزم ز افکارش شب و روز
 (نگارنده)

در همان زمان که کودک بودم و در محیط خانه زندگی میکردم در همان اوان که تازه بکوچه و خیابان پاگشوده کم و بیش از خانه بیازار اجتماع قدم مینهادم ! در همان موقع که بجایگاه باك و مقدس دبستان پا نهادم . در همان وقتی که در دبیرستان دانش آموز بوده خود را آماده خدمت با اجتماع مینمودم و بالاخره در همان فرصتی که وارد اجتماع شدم همیشه و در همه حال باندازه استعداد فکری خود بابت اجتماع ناپاک و زندگیهای غیر طبیعی و غیر عادلانه متفکر و متحیر بودم و خنده دار اینکه هرگاه پرده‌ای از این دبدبندیهای زندگی جانکاه رابه بزرگتر اقا خودی میکفتم جوابم این بود که تو هنوز برچله این پرده‌ها نرسیده‌ای و افشای این حقایق بتو مربوط نیست برو دنبال دوس و مشقت . در ایام کودکی حس میکردم که چون گنجشک ضعیف و بی پروبالی در قفس خانواده زندانی و در کوچه های کثیف و آلوده بمیکرب اطراف خانه خود ویلان و سرگردانم . نه وسیله بازی و تفریحی داشتم و نه کرده شکام و وسایل دلنشینی . از موقعت خود صنعت ناراضی بودم و ناامید . روزگار صباوت که بدبستان میرفتم میدیدم که دبستانها با اصول و اسلوب تربیتی و بهداشت ساخته نشده است کلاهما تنگ و تاریک آموزگارانی پریشان خیال و ناامیدند . برنامه دروس طاقت فرما

و خارج از قوه و استعداد دانش آموزان میبایست - در دبیرستان تشخیص میدادم که سازمان و تشکیلات آن وقت آور و دبیران در رفت خود تبصر و معلوماتی ندارند و همچنین هزاران معایب فرهنگی و اجتماعی دیگر که اگر بخواهم بیش از این شرح دهم از اصل موضوع خارج میشوم ولی چه میتوانستم بکنم جز سکوت و اطاعت و سوختن و ساختن کار دیگری نمیتوانستم انجام دهم و اگر موقعی هم درباره مشاهدات و معایب دلخراش روزانه خود اظهار عقیده مینمودم نفعت مورد تنفر اولیای آموزشگاه واقع میشدم . یادم هست در زمانی که دو کلاس سوم دبیرستان فرهنگ اصفهان در موضوع برنامه سنگین کلاسها سخنرانی کردم و حقایق را افشا نمودم چنان مورد بی مهری اولیای آن آموزشگاه قرار گرفتم که برای همیشه از سخنرانی در آن دبیرستان محروم شدم

خلاصه با افکاری خسته و دلی پژمرده بتحصیلات خود ادامه میدادم تا زمانی که وارد اجتماع شدم و دل شاد داشتم که از راه فرهنگ خدمتی به وطنان و میهن خود مینمایم ولی ای کاش هرگز باین اجتماع فاسد قدم نمی نهادم و برای همیشه محصل میبودم پس از فراغ از تحصیل و ورود بحیات اجتماعی بقدری دلریشی و احوال پریشم پریشان تر میشد که نزدیک بود دو پرتگاه هولناک زندگی پرتاب شده نیست و نابود شوم ولی از آنجائیکه هرگاه دلپای سوخته و احساساتی برای مدتی مجروح و خسته شوند در اثر ورزش سبکترین باد بهار امید، ناامیدیات را فراموش مینمایند و امیدوار تر و ارادینبرد زندگی میشوند. این بود که قلب شکسته و ناامید من هم بحیات نوینی امیدوار گردید و دوباره بفعالیت حیاتی خود ادامه داد و چون هر مدت بازده سال خدمت حس کردم که وضع کشورمان روز بروز وخیم و خراب تر میشود و مشکلات زندگی ایرانیان بدبخت و رنجیده و محروم از همه چیز حیات زیاده تر میگردد و زمامداران و توانگران و گردانندگان چرخ شکسته و پوسیده اجتماع آلوده ما مرد عمل نیستند و تمام نقشه های اصلاحیشان بر اساس خیال

و حرف استوار گردیده است و نمیخواهند دردی از این مات دردمند ورنجور
 رادوا کنند و همه ساله در روزنامه‌ها و مجالس و رادیوها آوازه اصلاح طلبی
 بلند میشود و اقدام مفید و مؤثری نمی‌نمایند من هم پایه و شالوده افکار خود
 را بر روی خیال و تجسم بنانهادم مرغ تیزبال اندیشه را (در آسمان خیال)
 پرواز داده افکار خود را بگردش این کبوتر خوش خط و خیال متوجه
 نمودم و بهمین جهت کوشیدم مقالاتی را که در روزنامه‌های ملی و وزیرت
 اصفهان و عرفان و نقش جهان که در اصفهان چاپ و منتشر شده است
 و همه آنها زائیده خیال و اندیشه میباشد بصورت یک کتاب تنظیم و تقدیم
 هموطنان ارجمند نمایم . باشد که در این راه خدمتی بهین خود کرده
 باشم . آرزو دارم اگر در این کتاب اقتباعات و یادبارات و جملات نارسائی
 دیده شد بمعنای این شعر سنائی :

سایها باید که تا یک کودکی از روی طبع

عالی گردد نگو یا شاعری شیرین سحر

مورد ستیزه قرار ندهند زیرا گرفتاریهای روزانه و وظیفه بر مسئولیتی
 که بهنگارنده و اگذار شده است بیش از این بمن اجازه نمیدهند که در
 نوشته‌های خود تجدیدنظر نمایم و از اینها گذشته کتابهای دیگری در
 دست انتشار دارم که یکی پس از دیگری بتوانندگان گرامی تقدیم خواهم
 نمود .

اهواز - آذر ماه ۱۳۳۰ - ستار پرچی

آرزوی دیرین

دیدمش خرم و خندا با دامنی بر گل وریختن در میان سبزه زار
وجود خرامان خرامان بسویم میخرامد . با بی صبری تمام بجلو رفتم
و سخت در آغوش کشیدم و چوشت جان شیرین در خانه دل جایش
دام .

ای مرغ هوسبال خیال وای کبوتر خوش خط وخال افدیشه ،
ای دل هرزه گرد خودسر وای قلاب شکسته از دنیا بی خبر . دیدمتا
این ساعت چه بسرم آوردید و چطور در نزد دوست و دشمن شرمنده و
شرمسار کردید . دیدید چطور بهر شهر و دیاری که روی آوردید جز
پشیمانی و ندامت جز شرمندگی و خجالت چیز دیگری عایدتان نشد
دیدید بچه سان بهر بام و باغ و بر فراز هر خانه و نفرجگاهی که پرواز
نمودید و فرود آمدید جز دام غم و محنت و دانه هم و خجالت سفره دیگری
برایتان نگسترند و دانه دیگری برایتان نباشند

بالاخره دیدید چند مرتبه بدام بلا و تور توراندازان این اجتماع
فاسد افتادید و پس از خواری و شکنجه زیاد از مرك حتمی نجات یافتید
دیگر هرزه گردی و پریشان خیالی بس است . دیگر بس از دیدن آن همه
مناظر زشت و زیبا و پرواز در آسمانهای ناپاک و مشاهده گردشگاههای
شوم و وحشتناک بشور تن و گلزار حیانت فرود آئید و قرص و محکم
در کاشانه بدن رنجورم بنشینید . دیگر دمی بیائید و از خانه دلم بیرون
نیائید تا منم فرصتی پیدا کنم و غنچه های آمال و آرزوی گلستان وجود
خود را با اشک ندامت و پشیمانی آبیاری نموده مشام جان را از بوی
خوششان معطر و بود بدن ضعیفم را با شاخ و برگ گلهای مهر و وفا
و آرزوهای دیرین پیوندم تا منم بنوبه خویش نتیجه مشاهدات

تلف دوران گذشته و عمر سپری شده خود را برای برادران گرامی و
مادران مهربان و خواهران عزیز ایرانیم بازگویم .

باشد که این یادآورهای نمر بخش این درد دلهای رقت آور
روزی بکار آید و مورد استفاده آنان واقع شود

مدت ده سال بود که در میان این اجتماع فاسد چون کلاف سر
بکم شب و روز در عالم پریشان خیالی و بلمهوسی بسر میبردیم . بهر
دباری که روی میآوردیم شربت تلخ کامی میچشیدیم با هر دو سنی که
قدم میزدیم بجز فضاحت و خسارت چیز دیگری عاید نمیشد و با هر
رفیقی که رازی در میان میکردم آشکارا در نزد دوست و دشمن رسوایم
مینمود . نه باغ در نظرم جلوه مینمود و نه زیبایی طبیعت . درمچالاس
خود را سبک میدیدم و در محافل خویش را بی وقار می پنداشتم . خلاصه
علاوه بر اینکه از زندگی خود خبری نمیدیدم بتمام موجودات و کائنات
بهین بودم حق هم داشتم زیرا چشم مریض دنیا را با اینهمه سلامت
مریض خواهد دید ! نه شب خواب راحت داشتم و نه روز آسایش فکر
از رذالت و رسوائی . خجالت و بیعاری تنک و عار نداشتم مستعد کارهای
رشت و ناشایست و مهمای اعمال ناپسند و ناروا بودم ! قمار را
بهترین هنر خود و ولگردی را شایسته تربت مشغولیات خویش
میدانستم .

ولی دیری نکشید که برده غمگین زندگیم سپری شد و دوباره
بادامه زندگی امید بخش و آبرومندی موفق گردیدم ! خوانندگان عزیز
آیا میدانید در آن مدت دراز و غم انگیز چه چیز باعث شده بود که شرم
و حیا و مهر و وفا از کشور تنم رخت بر بسته بود ! آیا حدس نمی زنید
که بچه وسیله دوش اخلاقیتم تغییر کرد و با یکدنیا امید و سعادت وارد
جهان شومی گردیدم . اگر شما هم فعلا دارای اخلاق سابق من هستید
یقین داشته باشید که وجدان پاکتان برای امتحان اخلاق شما از کشور

تنتان جدا در گوشه‌ی از سبزه دار طبیعت آرمیده است . در باغهای
 باشکوه و مصفا در چمنزارهای خوشبو و دلگشا . دولا بلای اوراق خوش
 خط و زیبای قاموس بشریت در دل سنگ و دامنه کوه . در کنار چو بیار و
 گوشه آبشار و بالاخره در بین توده‌های خرمن گل‌های طبیعی و جعدان خود
 را پیدا کنید . زیرا ممکن است برای تجربه و امتحان رویه اخلاقی شما
 و برای تنبیه مدتی از کشور تن شما دور گردد اگر باور نمیکنید گوش
 هوش فرا دارید تا شرح مسافرت و دوری و جعدان خود را برای شما باز
 گویم . در فصل بهار و موسم گل در موقع سرسبزی طبیعت و دلگشایی
 کوه و صحرا . در همان زمانی که طبیعت رنگ و بوی خود را عوض کرد
 و هر کسی لباس نو در بر کرده با اندیشه نو وارد دنیای نوی گردیده
 بود . در همان وقت در کنار رود پر عظمت کارون در میان گلزار زیبا و
 قشنگی قدم میزدیم از پاککی و صافی آب رودخانه و زیبایی طبیعت چیزی
 نمیفهمیدیم . در آن زمان بسیار شاد و خندان سخت خوشه‌لو و غراخوان بودم
 از دور دیدم شرم و خندان با دامنی پر گل و ریحان در میان سبزه‌زار
 وجود خرامان خرامان بسویم میخرامد با بی‌صبری تمام بپلورفتم و در
 آغوش کشیدم و چون جان شیرین در خانه دل جایش دادم . فرشته
 زیبای من نامش وجدان بود و دوریش بلای جان هنگامیکه بوسه‌های
 مستانه از سر شوق از سر تا بدامنش برگرفتم جانم تازه و روانم ژنده
 گردید . مرا عظه که این غنچه خود را میکشود و خطایای گذشته‌ام
 را برایم شرح میدهد و تنبیه‌ام میکند از سر و صورت‌م آب خجلت سرازیر
 میگردید و اشک پشیمانی از چشمان بی‌حالم روانه میشد با دستهای
 پاک و زیبایش فرق خجلت و اشک غم را از صورت‌م پاک میکرد و
 میگفت ای دلدار خطاکارم برای مدت ده سال تجربه برای مدت ده سال
 پشیمانی . برای مدت ده سال زبان و خسارت از کشور تنت مفارقه نمودم
 تا خوب توپوزی بخوری و در میدان اجتماع سخت دل شکسته بگردی

زیرا اقا دلشکستگی غیرت خیزد و اقا شهرت نام نیک تا در پرتگاه
حیات کسی پرت نشود و از سرزمین نیفتد قدر زندگی آبرومند را
نمیداند این بود که برای امتحان و برای اینکه در آینده نودیکی بزنگی
درخشان و سعادتمندی برسی از تو دور شدم • از دور ناظر اعمال بودم
تمام اعمال و رفتارت را میدیدم و از جهالت و نادانی تو هر لحظه میخندیدم
ولی فعلا بدان که تا جان در بدن داری از خانه زیبایی قلبت بدور نیروم
و مهرت بجان و کینت را بدل میفرم درضمن ملتفت باش که دیگر
کرد خطا نکردی زیرا کوس رسوائیت را این دفعه سخت تر بر سر هر
بام فرو خواهم کوفت • گذشته ها گذشت و برگزیده تاسف خوردن کار
عاقلان نباشد • اکنون آینده در دست من و تو است تا به بینم اقا گلستان
حیات چه دسته گلی بآب خواهم داد •

تا صبح بیدارم گذاشت بالاخره نیامد

شبها همیشه بین ساعت نه و ده می‌آمد و مرهمی بر دل ریش و قلب پریش من می‌گذاشت همیشه در این ساعت از شبها غرق مسرت بوده در عالم خواب و خیال ساعات شیرینی را می‌گذراندم. آیا چه شده که امشب بوقت همیشه خود نیامد مرا تا این ساعت بانتظار گذاوده است گمان می‌کنم چشمان پر فروغ و ملیح زیبا رخی، او را گرفتار کرده است و خانه چشمان بی نور و خسته مرا فراموش نموده است بهر صورت از دوریش سخت پریشانم و از دلچسپی بدو بسیار پشیمان ای کاش از روزاول او را ندیده مهرش را بجان نکریده بودم. مهر روی من برابر نبود و وعده‌ای که بدل بقرار من داده بود قرار نموده است امشب ساعت ده بیاید و مرا از آلام و زندگی پرپیچ و خم دنیای امروز آسوده خیال سازد ولی افسوس که مانند بادنجان دورقاب چنان احزاب امروز ایران پیمان شکنی نموده پشت پا به حیثیات و قول خود زده است و از ساعت ده تا این لحظه که ساعت سه بعد از نصف شب است مرا بانتظار گذاشت واقعا هجاست که گفته‌اند الانتظار اشد من الموت! اگر میدانستم که اصولا نمی‌آید فکرو چاره‌ای می‌اندیشیدم و خود را بکار دیگری مشغول می‌کردم. چشمان خسته‌ام از شدت بهنجوابی می‌سوژد و بدن ضعیفم از شدت صحتی می‌لرزد با بدن سوزان و چشمان بی نور ساعتی بخواندن کتاب مشغول شوم شاید بیاید یکساعت درعالم انتظار بخواندن کتاب مشغول گردیم باز هم نیامد ترا بخدا هیچ دشمنی با رقیب خود این معامله را نمی‌نماید که این بار بی مهر من بامن نموده است دو این

ساعت تمام متمول و بینوا • کارگر و کارفرما • عاشق و معشوق خرد و
 بزرگ پیر و جوان بغواب خوش فرو رفته از غم دوران سپهر بر غم
 رهایی یافته اند تنها کسی که در این شب بلدا بانتظار دلدار خود بیهوار
 و بیقرار نشسته است مرت احساساتی دل خسته ام که از دست یار و
 دل بیمار خود میسوزم و میسالم و دم بر نمیآورم • آیا حدس میزنید
 این یاری که اینقدر مرا اذیت نموده و بانتظارش ساعات تلخی را
 گذرانده ام چیست ؟ غایب بگوئید یار من زیبا رخ و طنازی است که
 هرگاه از دریچه چشم من باو نگاه کنید فرشته عشق و خداوند و جاست
 باشد یا شاید حدس زنید که دلدار من مهوش دلشرامی است که بر
 کشور تن و جان من حکمفرمایی می نماید • اگر بدین حدسیات خود را
 قانع نمائید اندیشه تافت اشتباه و خیالتان کاملاً یخظارفته است زیرا
 تهدیدات اختراعات و اکتشافات خیرکننده بشر امروز که مانند مرغ در
 جو هوا و بسافت ماهی در قعر دریا و مانند باد بهاری در بیابان و
 صحرای میخورد و مخصوصاً اوضاع درهم و برهم مبین پرافتخارمان
 بما جوانان اجازه نمیدهد که بخیال و انتظار گلرخان تاصبح بیداری
 بکشیم مشاهده طرز زندگی دلسوختگان و بینوایان دیدن بیدادگری
 و ظلمهای کارگردانان امور کشور و همچنین خیانت و غارتگری
 طبقه پولدار فکر جوانان میبست پرست و وطن خواه را چنان بخود
 مشغول نموده است که اگر تمام خوب رویان و مهوشان عالم دواطرافشان
 بنغمه گری و دلربائی و خودآرامی مشغول باشند لحظه می روح متزارشان
 را ساکت و دل پر آلامشان را آرام ننماید کرد • بنابراین خواهید
 پرسید پس نگار بیوفای شما که اینقدر در مقابل بیوفائیش عجز و
 لایه نموده ای چیست ؟ در پاسخ با کمال شرمندگی و پوزش از اینکه
 وقتتات را تلف نموده ام میگویم آن نگار بکه تا صبح مرا بانتظار
 گذاشت و بالاخره نیامد خواب مهربان که در آن شب از آمدن بچشمه ان
 بحال من گریزان شده بود

مامور خدا در کشور ایران

جالب‌ترین گزارش وضع خراب ایران در پیشگاه باری تعالی

شکایت پیر مرد ایرانی

باسی از نیمه شب گذشته بود فرشته‌می از طرف خدا مامور شد که بکرات و کشورهای مترقی و متمدن او رفته از حال بندگان ظریف و لطیفش اطلاعاتی باو دهد . فرشته زیبا بسوی کره ارض روانه شد پس از عبور از آسمانهای مصفا و کرات درخشان اتفاقا از بالای آسمان در حال گذر بود که ناله دل پیری او را از حرکت بازداشت . خوب گوش داد ناله جانسوز او را سخت متأثر کرد بزمین آمد و بنزد پیر مردی شکسته دل رسید . پرسید ای پیر مرا چه شده که چنین آشفته حال و بریشان خیالی .

پیر گفت از بس ظلم و ستم . جور و بیعدالتی از ملت و دولت خود دیدم دیگر از زندگی سیر گشته آرزوی مرگ مینمایم .
فرشته گفت برخیز تا بنزد خدایت برم و داد خود از دادستان کل بشوایم و گفت .

دست حاجت چو بری پیش خداوندی بر
که کریم است و رحیم است و غفور است و ودود

فرشته پیر را بدوش گرفته پس از طی مراحل آسمانی و گذشتن از کرات بسیار . ساعت هشت صبح بدرگاه خدای بزرگ شرف حضور یافت و مطالب را بعرض رساند که در ضمن انجام مأموریت خود بناله بنده می برخوردارم که حالت رقت آور صاحب ناله مرا ناگزیر کرد که برگردم و دوباره بحضورتان شرفیاب شوم .

خدا فرمود چه ناله جانگدازی و صاحب ناله چه شخص ستمدیده ای بود که ترا مجبور کرده از انجام مأموریت خود صرف نظر نموده برگردی و روزی دیرتر از بنده گان زیبا و متمدن خود با اطلاع سازی .

فرشته جواب داد موقهیکه آسمانها و کرات را یسکی پس از دیگری طی مینمودم بکره ارض نزدیک شدم و سرزمینی رسیدم که تا این تاریخ آنرا ندیده بودم و همچنین بناله غم انگیزی برخوردارم که سبب متاثر شدن و قبل از اینکه بفهم صاحب ناله کیست و آن سرزمین چه نام دارد صاحب ناله که پیرمرد بیچاره ای است شخصا بحضور آورده ام اگر اجازت فرمائید شرفیاب شود و شرح حال خود را بعرض برساند خداوند فرمود او را فوراً بنزد ما بیاورید پیرمرد با بدنی ضعیف و ارزانی بدرگاه خداوند حضور یافت .

خداوند ! ای پیرمرد چه شده که اینقدر پژمرده و نالان هستی . پیر جواب داد ای خدای توانا بطوریکه ملاحظه میفرمائید پیر مردی دلبسته ام . مدت پنج سال است که از تجاوزات و زورگویی وی عدالتی های ارباب خود بتمام وزارتخانه ها و مقامات صلاحیت دار شکایت کردم تا آنکه مرا بتهران احضار و پس از مختار ج زهاد و دادن رشوه بپشمار بایست و آن بچرم اینکه بارتی ندارم و راستگو هستم بشهر خود برم میگردد اند هرچه داشتم ام فروختم و هزینه پرونده و مختار ج پرونده سازان کردم و فعلاً دارای زن و عائله سنگینی هستم و بهر کس التماس مینمایم که مرا یاری کنید اصلاً توجهی نمینمایند بقدری

درمانده و بیچاره شهام که از عمر خود سیرم • خداوند در موقع
 شدن رشوه متعجب و در وقت بردن نام تهران متحیر شده بدین
 معنی که من بنده رشوه خوار لیا فربهام و تهرافت نامی خلق نکردهام
 خداوند فرمود ای پیر مرد در کدام کشور زندگی می نمایی بپرجواب
 داد ایرانیم و در کشور ایران باستان زندگی تلخ کامی دارم خداوند
 متفکر شد و گفت مشکل دوتا گردید تهران کدام شهر و ابراف چه
 کشوری است من تا این تاریخ چنین کشوری نداشتهام • فوراً مطلعین
 و آمارگران مقربین و مسئولین ثبت کائنات را احضار که بابا ایران
 کیجاست و این چه سرزمینی است که من خلق کردهام و از آن اطلاعی
 ندارم خلاصه تمام فکر کردند و کتب و تواریخ متعددی دیدند و اسمی
 از ایران نشنیدند • رئیس ثبت کائنات احضار و چون کشور ایران
 را در موقع ثبت از قلم انداخته بود حضوراً تنبیه و توبیخ گردیده
 سپس فرشته صالح احضار شد خداوند فرمود چون از اوضاع
 و احوال این کشور اطلاعی ندارم و تا بندگان خود را درست نشناسم
 درباره اعمال آنها نمیتوانم قضاوت نمایم • این است که این پیر مرد
 اندوهناک را به محل خود برسان در مدت یکروز مامور هستی
 که از اوضاع و احوال این کشور جدید مطلع سازی تا بعداً پادشاه
 پیر مرد برسم و او را با وی نمایم فرشته بزمین آمد پس از پانزده
 روز تفحص و کنجکاوی در اوضاع و احوال کشور ایران گزارش زیر
 را منظم و بعرض رساند

خداوند ماموریتی که برای مدت یکروز بعهده بنده محلول شده
 بود پانزده روز طول کشید علت تاخیر انجام ماموریت خود اوضاع
 طبیعی و کوهها و صحراهای وسیع کشور جدید بود که تا آنها را بازدید
 نمودم و حدود کشور را تعیین کردم و اوضاع و احوال مردم را بررسی
 نمودم پانزده روز طول کشید مشاهدات خود را حضوراً بعرض میرسانم

خواهش دارم درست دقت فرموده به مردم سرزمین جدید رحمی کنید کشور جدید در منطقه معتدله شمالی و در قاره آسیا واقع شده است در شمال با کشور روسیه و دوخاور با افغانستان و بلوچستان انگلیس و در باختر با عراق و ترکیه همسایه است جمعیت آن هیجده میلیون نفر است . تمام کشور بده استان تقسیم شده که هر استان دارای مردم عجیب و غریبی است که در هیچیک از کرات دیگر دیده نمیشود لرو کرد و ترک و عرب و شهر نشین و غیره جمعیت این کشور را تشکیل میدهند لباسهای آنان مختلف و خنده آور زبان آنها متفاوت و مضحک میباشد بیشتر آنها لاغر و ضعیف بوده و با يك چوب بلند که در سر آن کمانچان کوچکی بنام حقه قرار دارد معجون می کشند بنام ترباک . دونالد مردم این کشور کورو کراخمی . کپل و شل . لال و مریض میباشد بهداشت و نظافت لباس و خوراک ندارند در هر استانی بیست نفر یافت میشود که متحول یا سرمایادار نام دارند در تمام کشور دو بیست نفر سرمایادار شکم گنده دارد که مانند زالو خون مایقی را می مکند . ظلم و ستم چورو جفا . جنایت و دزدی . رشو و خواری و برادر کشی . دشمنی و یاغی گری . بی ایمانی و خدا شناسی بحد و فور در این کشور دیده میشود . از آن مقام عالی استدعای عاجلانه دارم بیش از این بی خبری از حال هیجده میلیون بندگان بدبخت خود را جایز ندانسته فکری بحال دار و ترحمی بوضع برایشان بنمائید که از مشاهده آنان بسیار افسرده خاطر گردیدم . خداوند . ای درخته صالح این بندگان دارای چشم و گوش زبان دودست و دوبا بوده اند یا خیر . فرشته جواب داد بلی . فرمود همین حضرات را هم مردم دول دیگر دارند پس چرا آنها اینقدر مترقی و متمدن شده اند و اینها اینقدر بدبخت و بیچاره گردیده اند . درست است که مدتی است از حال آنها بی خبرم ولی استمداد عوش و

ذکارت و زیرکی بشری آنها چطور شده است بهر صورت باید ساختن این سرزمین مردمانی کردن و نالایق باشند و فعلا برای اینکه بیش از این کشور جدید بی نام نماند بروید آنان را با گفتن نام خر امتحان کنید بدین طریق که تمام هیجده میلیون را در صحرای وسیعی جمع کرده بآنها بگوئید خرهای من کجائید بعدا مشاهدات خود را گزارش دهید زیرا من هر موقعیکه دنیائی میآفرم • ابتدا مردمان کشورهای اورا میآزمایم تا بدانم چه استمدادی دارند بعدا نام مناسب بآن کشورها میگذارم • فرشته دوباره بزمین آمد و هیجده میلیون جمعیت ایران را در کویر اوت جمع کرده و گفت خرهای من کجائید اینطه ای نگذاشت که هفده میلیون و نیم خر بشرح زیر در جلو او صف کشیدند سیزده میلیون خر کامل تمام عیار سالم دو میلیون خر بی گوش دو میلیون خر نیم میلیون خر ضعیف و شل و کور و پانصد هزار نفر هم مردمان شکم کنده در گوشه ای ایستاده بودند • فرشته فوراً بخود بلرزید و از مشاهده این احوال سخت متفکر بود • با صدای کوتاه بیکی از ایشان گفت که بهلویش ایستاده بود گفت من از این خرهای رنگارنگ سر دو نیاوردم • آن مرد ویرک گفت من سر درآورده ام اگر اجازه بدهید برایتان شرح بدهم • فرشته گفت خیلی ممنون میشوم • مرد ویرک گفت خران بی گوش خران یا مردانی هستند که طرفدار انگلیسی ها هستند و بآنها سواری میدهند خران بی دم خران یا ایرانیانی هستند که طرفدار آمریکاییها هستند و بآمریکاییها سواری میدهند خران ضعیف شل و کور خرائی هستند که طرفدار روسها بوده روسها سواری میدهند و اما خران سالمی که جلو شما صف کشیده دوازده میلیون خری هستند که بابت پانصد هزار نفر سواری میدهند و تمام تحمیلات به کرده این بیچاره های و بان بسته میباشد ملاحظه فرمایید الان گوشها را برای سواری تیزو

گمرا برای بار آماده نموده اند • فرخته آزادی از این حقیقت گویی و
 زیرکی خیلی خوشش آمد و فوراً نزد خدا رفت و بیان حال را باز
 گفت . خدا فرمود برای اینک که دو باره نام این کشور از قلم نیفتد
 نقشه او را بکشید و در دفتر ثبت کائنات ثبت و ضبط نمایند و فعلاً در
 وسط نقشه بنویسید کشور خراباز را تا بعداً اگر ترقی نمودند و به بکران
 سواری نهادند آنوقت نام مناسبی برای آن تعیین خواهیم نمود



ساعتی در قله کوه صفا

اصفهان

امروز هم مانند روزهای گذشته صبح بیدار شده و بر حسب عادت هر روزه خود کمی ورزش کرده‌ام و بسان روزهای پیش بنظافت صبحانه خود پرداخته سپس ناشتایی بخور و نمیری که صبحی نود ایرانیات هر روز میخورند خورده‌ام . خانه‌ای که در آن هستم همان خانه مسکونی هر روز عائله‌ای که با آن سروکار دارم همان عائله همیشگی است . هوای روز جمعه همان هوای جمعه‌های فصل پاییز و اوضاع آشفته و الم بار ایران هم همان اوضاع خراب و درهم و برهم است پس چرا اینقدر هاد و مشغوف و خوشدل و شنگولم . چرا اینقدر بی سبب میخندم و بدون جهت میخوانم . مگر چه شده که امروز این اندازه شاد و مسرور هستم مگر چه اتفاقی رخ داده که اینقدر وجد و شغف بن روی آورده است آیا پیک باد صبا مزه بهبود اوضاع اسفانگیز میبخت عزیزم را بهت داده . آیا برادران ایرانیم گذشته‌ها را فراموش کرده تمام با تغییر دادن رویه اخلاقی و اجتماعی خود متحد شده‌اند که کشتی طوفان زده کشور خود را بساحل نجات برسانند یا مرغ غمخوار دل‌آرزو مند من عادت کرده و تصمیم دارد دیگر در قفس سینه پر درد من سخت آرام بگیرد و دیگر در تفکتهای دلم پرو بال نزند و بسیر اوضاع رقت‌آور و دهن شهرهای خراب و پر آهوب ایران نپزدازد . بهر صورت امروز خیلی خوشحال و بشاشم و گمان میکنم موجبات تمام هوق و شغف‌ها

که امروز بهت روی آورده است در کوله بشتی ریبا و گوانبهای است که برخلاف روزهای گذشته بهلوی من فراوداد آوی علت این همه خوشی و شادمانی اینهمه وجد و سرور که در دل من رسوخ کرده است در درون همین کوله بشتی گرانباو نهفته میباشد • این کوله بشتی شالوده و اساس ترقیات روزافزون زندگی آینده من خواهد بود این کوله بشتی مرا بزندگی آرومند و جاودانه‌ای امیدوار میسازد این کوله بشتی بمن نوید میدهد که تا زنده‌ام دیگر آنرا بنفود راه‌نهم و برای همیشه از نظرم محوش سازم • دیگر در دوران حیات بهیچوجه و در هیچ حالی بیاس و ناامیدی غم و غصه آه و ناله و هزاران ناگواریهای جانگداز دیگر مبتلا نخواهم شد • بلی این کوله بشتی سنگین معنوی تمام غم و اندوه درد و الم ناخوشی بلا و بیماری و بیپوری قرواند گریه و زاری • لابه و ندره شیون و بیقراری • باد و بغضها و بالاخره جنگ و نزاعهای دوران عمر سپری شده من میباشد •

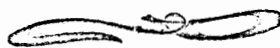
میشوادم امروز آنرا بدوش گرفته و مانند گروه زحمتکش کشان کشان به قله کوه صفه‌اش بکشم و برای همیشه آن را در درون کله بر اسرار آن کوه با عظمت مدفون سازم و بعد از این بر خلاف دوران گذشته مابقی عمر تندگذر خود را با خوشی و شادکامی بگذرانم ساعت ۷/۵ صبح که بقله کوه رسیدم کرم زیر باو گران کوله بشتی بر غم خم و سر و صورتی از عرق پر نم شده بود • روی تفتنه سنک بزوگی نشسته و خوابتم برای رفع خستگی ساعتی روی آن سنک پاک و بی آلاش آسایشی نمایم و سپس با فراغ خاطر محل مناسبی برای تدفین کوله بشتی سنگین وزن خود پیدا کنم ولی پیش از آنکه نیت خود را عملی نمایم چشم بدشت وسیع و بصورت ظاهراً آباد اصفهان افتاد مرکز استان دهم شهرستان بزرگ تاویخی و خوش منظره‌ای بنظر میرسید باغات مشپیر و خیابان های عریض و طویل عمارات و آثار باستانی

جلوه خاصی برپایه آن شهرستان داده بود کارخانه های عظیم و باشکوه
منظره دلنشینی داشتند و سائیل مختلف نقایه با دجله هرچه تمامتر
در خیابان ها عبور و مرور میکردند رودخانه پرپیچ و خم زاینده
رود چون روده و شرائین بنویان خشک و بی آب بود خلاصه با
مشاهده آن احوال خاطرات تمام وقایع تاریخی که در آن شهرستان
با عظمت رخ داده است بنظر آمد و با خود اندیشیدم که این شهرستان
باستانی چه وقایع تلخ و حوادث شومی بشود دیده است

و این کوه که سال شاد چه مناظر رقت بار و گواد چه عملیات
و صحنه های محنت زانی بوده است اگر کوه صفا و نبات داشت علاوه
بر اینکه وقایع و حوادث مهم تاریخی از ابتدای پیدایش اصفهان را
تا زمان حاضر موبو شرح میداد علم اصلی عقبا افتادگی و خراب شدن
این شهرستان باستانی را گوشزد میکرد زیرا این کوه سترک مشرف
بر تمام شهر و عمارات و باغات آن میباشد و پیوسته شب و روز شاهد
و ناظر عملیات ناشایست و غم انگیز و کثافت کاری های مردم سودپرست و
بول دوست این شهرستان میباشد در همه حال تعدیهای سرمایه داران
با زالوهای اجتماعی دزدی و غارتگری بازاری ها یا بی دینان ظالم و زور
گویی • خیانت و رشوه خواری بعضی از کارمندان خائن را خوب می
بینید بی ناموسیه ها و هتك عفت • بدمستی ها و قمار بازی های کلان چهل
و همچنین تقلبها و هرگ گیاهی که در باغات این شهرستان انجام میگردد
درست مینگرد • ظالم سازی و زهد فروشی دین داران و از خدا
بیخبر و عیاشی بی ایمانان را خوب می بینید خوش گذرانی و هوسبازی
پواداران و از گرسنگی جان دادن و استغاثه بنویان را درست مشاهده
مینمایید • جان کندن و رحمت کشیدن کارگران و تحمیت گشای و فراهم ساختن
وسایل آسایش اغنیا را خوب ملاحظه میکنید خلاصه تمام اعمال روزانه
ساکنین این شهرستان در دل حساس این کوه منعکس و نقش می بندد

دل بر حادثه این کوه تاریخ مفصل و شرح حال کاملی از اوضاع و احوال
 این شهرستان میباشد که اگر بخواهم بیش از این شرح بدهم الاصل
 مطلب دور خواهم افتاد در همان لحظه که روی سنگ بصورت ظاهر
 منجمد و در بطن کانون يك جهان فعالیت برای رفع خستگی دراز کشیده
 بودم و در اثر حرکت دست خطاکارم کوله پشتی از روی سنگ زمین
 خورد و پسان بمب اتمی هیروشیما از صدای مخوف و وحشتناك خود گوه
 با عظمت صفا اصفهان را بلرزه درآورد و زمانی نگذشت كه آسمان
 مصفا و پاك آن شهر تیره و تار شد و آلام و ناراحتیهای من بصورت ابر
 سیاه در فضای بی انتها منتشر و سپس با ریزش دانههای ریزی بشکل
 شبنم سرو صورتی را خیس کرد ولی در مدت کوتاهی باد امید و شادمانی
 ابرهای غمزا را بیک سو زد و آسمان تابان و زیبا بارنگ مصفا و امید
 دل متزینم را شاد و برای همیشه در دمای درونیم را بردود و اکنون
 دارای دلی شاد و قلبی مملو از مهر و عطوفت میباشم و با این تغییر
 حالت خود را سعادتمند و توانا می بینم

زهی باین تغییر حالت و آفرین باین سعادت ابدی



روزی که بر سر قبرم گذر کنند

برای تنبّه ستمگران و کسانی که خیال میکنند همیشه زنده‌اند

اگر صد سال ماننی گریکی رود بیاید رفت از این کاخ دل افروز
پس آن بهتر که خود را شادداریم
در آن شادی خدا را یادداریم
» نظامی «

در این دنیای پر بیم و امید ، در این جهان پر شادی و غم . در
این گیتی پر فراز و نشیب زنده ماندن مهمل و عمر جاوید داشتن غیر
ممکن است . هر کسی مدتی به تعلقات دنیا سرگرم بوده پس از عمری
تلاش و جان کندن رخت نیستی در بر کرده به بهار ابدی رهسپار میگردد
شاه و گدا : وزیر و وکیل . رئیس و خدمتگذار . فقیر و غنی . شاعر
و دانشمند . مخترع و مکشف . قوی و ضعیف پس از پیمودن راههای
پر پیچ و خم حیات و سپری نمودن عمری که بر آنها مقدر شده یکی پس
از دیگری برای جاودان خواهند شتافت . تنها آنریکه از آنان باز
خواهد ماند همان آثار زشت و زیبائی است که در لابلای اوراق زرك
تاریخ دنیا ثبت میگردد .

آری منم بنوبه خود خواهم مرد و چشم از این دنیای نابند
بر خواهم گرفت و در تنگنای قبر بکه و تنها در حالیکه در بسترهای آلابش

خاك اميده ام با چشمانی اشکبار از دریچه و روزنه تیره و تار
گور بدنای پیر و جوان گذران مینگرم

زن و مرد • خرد و کلان در آن دیاو شوم مبیانند و میروند و با
کمال بی اعتنائی در دل من بای میگذارند • در آن دم از روی حسرت
با بیان حال خواهم گفت

ای که در این ره غم رهگذری وز سر تربت من میگذری
تیر بایت نظر افکن گل من قدم آهسته بته در دل من
بای آرام بته کاین دل زار گشته راحت ز غم لیل و نهار
دل آغشته بخون بدشب و روز شمع متفل بدو کارش هم سوز
مظهر مهر و وفا بود بدهر شهره شرم و حیا بود بشهر
دل من کعبه عشاق هم است گل من قسمتی از خاک هم است
بین دل را و نزارم دو دل است مرغ روحم بقفس زیر کلی است
هنگامیکه عابر بود باک پای جفا بر سرم نهاده صدای دلخراش
مرا از گوشه قبر میشوند • بکه ای خورده در عالم بهت و حیرت با
چشمی تنگبر آمیز بقرم خواهم انگریست باز هم از دل دردناک ناله
بر آورده میگویم

بای بردار ز چشم تر من منه این پای جفا بر سر من
من نیم کور مکن خیره نگاه رومزن خنده بر این خاک سیاه
من بدم چون تو و تو چون من ریش میشوی مرده و راهی است به پیش
این همه خفته که بینی بر من وین همه خاک غم اندر سر من
همه بودند همی زنده و بون چون بگشتند همه زیر زمین
از گفته های شور بارم عابر دلخسته با یک دنیا غم بر سر قبرم می
نشیند و اشکی از بی مهری دنیا بر مزارم میریزد و بناوسیه قدری دل
شمارک و دردمند خود را تسلی میدهد باز هم از گریه صدا دار و سوز
آتش ناراحت بوده باو خواهم گفت

گر که داری دل‌پر درد و غمین	یا که از دست فلک قلب‌جوین
می‌نشینی سر قبرم بشغاف	نکنی گریه بسان دگراف
بنشین بر سر بالینم و زار	گریه کن آه مکش روی‌مزار
منبع سود و گداز است تنم	خسته و مرده عشق و ظنم
گر که آهی بکشی سود تنم	میزند آتش غم بر کفنم
قطره قطره مفشان اشک سرم	مکن آق اشک غمت خیس و ترم
خوش‌دراين خاک سیه خوابم برد	گریه کمتر بنما کآبم برد

دخت نیستی (جهانت بردم
 بگذارم که بخوابم مردم



اشک زدامت در سینه‌های

وجود

هوا بحیار دلبسند و مصفا بود • آسمان سخت دلفریب و زیبا
بنظر میرسید • نسیم ملایم و فرح‌انگیزی میوزید هر کس با یاری و
و هردوستی با رفیقی وسایل خوشگذرانی روز جمعه خرد را فراهم
آورده عازم گردش بودند. دسته‌ای سوار گروهی پیاده و بعضی مست
و پریشان • عده‌ای خرم و خندان بطرف گلستان، بسوی چمن،
بدامن آبشار روان و شتابان بودند • انصاف ندیدم که در آن روز
خوش منم خاموش نشینم و گوشه عزت گیریم • این بود که یاران
با وفای خود یعنی عقل و خرد و ایمان و اراده را خبر نمود و در وسط
گلزار حیات بساط عیش و طرب بگستریدیم و از هر باب سخن‌راندیم
و از هر دری وارد صحبت شدیم • متلک‌ها و کج‌دهنی‌های چهل و
نادانی • خنده وجدان • شادمانی ایمان خوش‌زبانی خرد • مجلس‌آرایی
اراده چنان سرخوش و مستمان کرده بود که دیگر بیش از این‌خوش
گذرانی را جایز ندانسته هر کدام بگوشه‌ای از باغ زندگی دراز کشیده
ساعتی استراحت نمودیم • ولی من از آن میان بشوایب رفتم و در
وسط خرم‌ن گلی لمیده درحالی‌که دست خود را بزیر چانه قرار داده
بودم • در عالم بهت و حیرت در میان آنهمه گلهای قشنگ و خوشبو
دیباچه کتاب خوش‌خط و زیبایی حیات را از لابلای برگهای خوش
رنگ و روح‌افزای گلهای گلستان زندگی مطالعه‌مینمودم • در نظر

اول چشمم بعبارت دنیا نیک است با چشم نیک بدان بنگرید • دنیا
 برای نیکی و نیکوکاری آفریده شده است اینقدر بدی نکنید و بیعدالتی
 ننمایید • انسان موجود ناتوانی است اینقدر عاجز و بی دست و پا نباشید
 و امثال این عبارات دلچسب افتاد و بی اختیار بشنود لرزیدم و دیگر
 چیزی نفهمیدم ولی دیری نکشید بهوش آمدم دیدم سرم در دامن بر مهر
 وجدان قرار گرفته و با پنجه های پاکش قطرات شبنم و فوار عطر گل های
 جانبخش باغ وجود را بسرو صورت میباشند و از حال پریش و دگرگونی
 حواسم سئوالاتی مینماید با بیانی نارسا و لجه ای لرزان گفتم اگر مواد
 برنامه زندگی بهر و عطوفت نیکی و نیکوکاری و زیبائی و دلنشینی
 ترتیب یافته پس چرا در این کشور اینقدر بی مهری و دلنگینی بدی و
 و رسوائی • بیدادگری و حق کشی دزدی و جنایت • احتکار و خیانت
 و هزاران درد بی درمان دیگر دیده میشود چرا بیشتر ایرانیان بی دست
 و پا بوده فاقد زندگی و خانمان میباشند پس چرا یاغبان و گردنکشان
 دزدان و خائبن • بی شرفها و بی ناموسهای این کشور را پاداش نمیدهند
 و بسزای اعمال ننگینشان نمیرسانند چرا دردی و خیانت • بی ناموسی
 و رذالت • حقه بازی و شپادی مایه سربلندی و پیشرفت کارها است
 خلاصه من از این زندگی ننگ آور و دیدن اینهمه بیدادگریها بیزارم
 من چنینم و من چنانم و هزاران لاف بی جا صحبتیم بلکه تمام شد و وجدان
 گفت تو خودت خطاکاری و ببخود بدبینی زیرا محیط اجتماعی فاسد
 است و همه مقصر و زبان کارند از گفته وجدان روی در هم کشیدم
 و به تندی گفتم تو اشتباه میکنی مگر من در زندگی چه خطایی
 نموده ام که مستوجب این همه گوشه و کنایه و ملامت باشم • گفت مگر
 نه چند سال داوی گفتم بقول خودم سی سال و بقول زعم چهل سال
 و بقول مادرم بیست سال دارم • گفت هیچ بسینما رفته ای ؟ گفتم آوی
 گفت لابد فیلمهای مختلفه را دیده ای • که چطور در روی برده یکی

بس از دیگری مناظر مختلف را از جلو چشم میگذراند؟ گفتم بلی گفت
 میخواهی در سینمای وجود اعمال سی سالهات را روی پرده نشان و عبور
 دهم تا بفهمی که بخود شکوه مینمائی و نسبت بکائنات بدبینی از
 گفته‌اش براندام ناتوان وجّه ضعیفم لرزه افتاد عرق ندامت و خجالت
 از سر و صورتم سرازیر شد و زانوهایم سست و چشمانم بی فروغ
 گردید. ولی برای اینکه درست متنبه شوم باو التماس و خواهش کردم
 که اعمال نیک و بدم را در جلو چشم مجسم سازد تا به بینم من کی
 هستم و چه کارهام در پرده سینمای وجود اعمال نیک و بدم چون فیلمهای
 رنگینی از جلو چشم میگذشتند هرچه نگاه میکردم جز عمل بد چیز
 دیگری نمیدیدم اعمال بدم بشکل و منظره‌های وحشتناک و رعب آوری
 عبور مینمودند و مرا هذاب و شکنجه میدادند در وهله آخر هم پرده
 بسیار زیبا و قشنگی تسلی بخش قلب شکسته و دل زبان کارم گردید
 اعمال نیکم عبور نمودند در ضمن عبور اعمال نیک و کم اشک ندامت
 و پشیمانی بدامن پر حسرت خود میریختم و برایام گذشته تاسف میخوردم
 و در پایان باخود اندیشم کشور ایران را افراد همچو منی اداره مینماید
 اگر فرد فره ایرانیان دست از اعمال زشت خود بکشند و بااعمال
 نیک بکرایند شاید این اوضاع خراب کشور بهبودی یابد



عاقبت دست چپ

و

راست ایران

این مقاله در سال ۱۳۴۶ نوشته شده است

با اینکه ایران دن مسمی بنظر میرسید با این وجود دارای هیکی قوی و زیبا بود طراوت و آب ورنکش طوری مهالب توجه بود که هر کس او را میدید فریفته طراوت و آب ورنکش شده سر تعظیم و تکریم در پیشگاه و جاهتش فرود میآورد از همانوقتی که این زن خوش اندام دست چپ و راست خود را شناخت پیوسته مورد کم مهری و شکنجه و عذاب و ارتکاب اعمال ناپسند هردو واقع شد . همیشه دودست قوی و توانای او برای جلب منفعت شخصی و تعیین منطقه نفوذ سینه اش گفتگو و دودوردهای وحشت انگیزی داشتند همیشه سینه نرم و قلب حساسش میدان جنگ و جدال و تاخت و تاز آن دو قرار می گرفت همیشه دست راست بدست چپ میگفت من آقا هستم . من بر کشور تن ایران سیادت میکنم . من چنینم و من چنانم . و دست چپ بدست راست میگفت تو همیشه هر چه هست از شرابین و رگهای کشور تن ایران بیرون میکشی و به تنهایی میخوری بهمین جهت تو همواره از

من چاق تر و قوی ترى . از اینها گذشته تمام کارهای کشور تن ایران
 را تو انجام میدهم مقدرات و سعادت ایران بسته بدست تو است هیچوقت
 مهلت نمیدهمی که منم کاری انجام دهم و ابراز لیاقتی بنمایم و خدمتی
 بایران بکنم . آخر این چه همسایه گری و چه مساوات و عدالتی
 است . دست راست جواب میداد که خیر اینطور نیست . من همیشه
 طرفدار فضائل ضعیفم و با آنها دشمنی ندارم . توسیاست و توانائی
 نداری اگر سیاست خشن و غیر قابل تحملت اجازه میداد تا این تاریخ
 دو کشور تن ایران مدتی حکمفرمائی میکردی و کاری انجام میدادی
 خلاصه از این مشاجرات لفظی و گفتگوهای راست و دروغ همیشه بین
 دوست و دو بدل میشد تا اینکه ایران جلو ایوان بزرگ همارت خود
 بستون سترکی تکیه داده بود و بانگاه آن ستون قوی دو دست
 خود را و آزاد کرده بود در این بین دو دست بگفتگوهای همیشگی
 خود پرداخته سروکارشان به نزاع و زدو خورد کشید . دست راست میچ
 قوی خود را بلند کرد که محکم بسینه نرم ایران و میچ دست چپ بزند
 بدن ارزان ایران مرتعش شد و در اثر تکان قلیبی جابجا اژ ایوان برت
 و سرش مجروح و و بدنش خرد گردید . چند نفر ایران دوستی که
 شاهد این منظره دلخراش بودند فوراً ایران را بمریضخانه بردند پس
 از چند روز بانسمان و استراحت بدن و سینه شکسته ایران بهبودی یافت
 موقعی که میخواست لحظه ای در بستر بیماری بیاساید دست راست بدست
 چپ اشاره نمود و گفت کشور تن یعنی چه . خدمت کدام است ضعیف
 چیست ؟ سرحد سینه چه نام دارد . اگر جنگ زرگری نمودیم و زدو
 خوردی داشتیم در ازاء راحت شدیم . الان در این کشور تن مجروح هر
 دو میخوریم و قوی میشویم این بدن شکسته سالها مداوا و استراحت لازم
 دارم و در این مدت ما هر دو نیرومند و قوی تر گشته باکوچکترین بهانه
 بدن ایران را تقسیم میکنیم و با افکاری آرام حکمفرمائی مینمائیم

موقعی که ایران این حرفها را شنید چشمان خواب‌آلود خود را باز کرد
و نعره شیرآسایی کشیده شهران و فرزندان دایوش که در کنارش بخواب
غفلت فرو رفته بودند از صدای جانگداز مادر بیدار شدند ایران بفرزندان
رشید و مادر دوست خود دستور داد فوراً هر دو دست او را قطع کردند
و برای همیشه از شر مزاحمت و تاخت و تال ناگهانی آنها نفسی راحت
کشید در موقعی که دستهای جنایت کار و خوف‌آلود او در بیرون
رانده شدند باخود میگفتند

هرگز ما انتظار چنین شجاعت و شهامت از ایران

و فرزندان او نداشتیم
بابای ای والله



دل هو سبازيگه برای همیشه

محکوم بنندان شده است

طراوت و زیبایی طبیعت لطافت و فرح افزایی هوا سبزی و دلگشایی
یساتین بقدری در من تاثیر کرد که بی اختیار عزم تفرج جزم کردم
و بساط تعیش فراهم نمودم • کتابی برگزیدم و کبابی سرد برداشتم و
باخواندن این بیت

« زهشوه های نکویان بد و روشر اهرمئی

فراغت و کتایی و گوشه چمنی »

از خانه بدر شدم تا روزی از عمر شیرین خود را در گوشه
چمنزار حیات بدون اغیار بسر برم • در حینی که از وسط خیابان مشجر
و باروح و ازدحام وقفه خوشگذرانان اصفهان که آنان هم با گلرخان
و مه رویان و بساطی شگفت آور و طربزا برای خوشگذرانان بسوی
باغات و چمنزار ها رهسپار شده بودند بسوی باغ خرامان خرامان
میفرامیدم در آن ساعت سبقت مورد لودگیها و تمسخر مه طلعتان و
یارانشان شدم • زیرا آنان بساط تعیش و سرور بحد کافی همراه داشتند
و من بجز کتابی منجمد و کبابی سرد یار و یاری نداشتم و از این جهت
تا مدتی نازاحت و پریشان خیالی بودم و مخصوصا تا دل هو سباز و سرکشم
چشمش بزیا رخان و بساط سرور افتاد هوای هندوستان بسرش زد و
شروع کرد به پنهان گرفتن هر قدم که برمیداشتم و یا گلوئی خنده
مستانه ای میزد دل خیره سرم با نوک انگشتان بزر بغم میزد و مانند بچه

شیرخواری نق و نق میکرد و میگفت در اینموقع که وجد و شغف
 از در و دیوار بساتین برمیخیزد و صدای قهقهه و چهچه سرمستان باده
 هشرت و سودور شوت پرستان گوش فلک را کر و دل پاک و مصفای
 آسمان را خسته کرده است انصاف است که تو در این روز خوش
 بی‌بار و ایاغ بی‌باغ روی و روزی از عمر گرانبهای خود را با پرمردگی
 روح بی‌پوده تلف نمایی آیا بهتر نیست که تو هم مجبوری بینی و باده
 سروری گزینی و ساعتی شوش نشینی ؟ گفتیم ای دل بلهوس و ظاهر
 بین مگر ندانی که این خوشیهای تندگذر پایان ندارند و این مشغولیات
 و سرگرمیهای زبان‌آور سرانجام نه * حکما گفته‌اند که آنچه را که نباید
 دلبستگی نشاید از این گفته باس آمیز و نصیحت حکیمانه ام دل سرکش
 از جا دررفت و سخت برآشت و بتندی گفت که شما ایرانیان تا دو
 کلمه سواد یاد گرفتید اشعاری مانند « ای دل بکام خویش جهان را تو
 دیده گیر — بیا که قصر امل سخت مست بنیاد است » و غیره
 ابر کرده تمام لذات و خوشیهای دنیا را دیده و چشیده انگاشته‌مانند
 مرده‌هایی متحرک در گوشه و کنار خانه‌های کشف زندگی می‌تیزد و با هزار
 گونه خواری و مصیقت بحیات خود ادامه میدهید ، خلاصه این نصایح و
 حرفها در دنیای وجود به بشبزی ارزش ندارد این دوروزه حیات را
 باید با خورشی و شادکامی و مجالست با گلرخان و خوب رویان سپری نمود
 اگر بخواهی باورچین باورچین روی دست اندازهای جملات و عبارات
 حکما و ظرافت راه بروی و از معاشرت با خوبان و رفت و آمد در مجالس
 عیش و سرور دست بکشی و مانند از دنیا ناامیدان و تن پروران
 گوشه عزت اختیار نمایی و در بروی دوستان بندی بمیری بهتر است
 دیم اگر در بین راه و میان آنهمه شلوغی و ازدحام جلو دهان کج
 دل را نگیریم کوس رسوائیم بر سر در باغ زندگی نواخته میشود و دو

نزد دوست و دشمن مفتضح و بی آبرو خواهم شد بهر وسیله که بود
 او را تا ورود در باغ ساکت و راضی نگاهداشتم بالاخره پس از ساعتی
 راه بادی خسته و لرزان و فکری افسرده و پریشان بهوستان حیات وارد شدم
 خیابان بندبهای زیبا و با اسلوب فلکهای روح افزا و دلپسند • ساختمانهای
 باشکوه و مجلل • درختان سبز سر بر آسمان برافراشته گلهای رنگا
 رنگ و باغچههای قشنگ • بوی گل و نوای بلبل • طراوت هوا و
 لطافت میوههای باغ زندگی چنان سرمست و دلشادم کرده بودند که
 آنچه در بین راه دیده و یا شنیده بودم همه از یادم رفت. بمذاق
 نمایشی باغ و بوئیدن گلهای خوشبو در میان باغ و در کنار باغچه
 زیبایی که گلهايش را با دست خود پرورانده و با آب دیده آبیاری
 نموده بودم نشستم • کباب را بکناور گذاشتم و کتاب را بدست گرفته و
 لایش را باز کردم اتفاقا این شعر نظرم را جلب و باصدای وجد
 آوری آنرا خواندم

» گذر کن با ایام ای سرومن در باغ تابینم

قدت از بادیه سرواژ باد گاهی راست گاهی کج
 تا خواستم دنباله اش را بخوانم و دمی دورا حودان روح خود را
 شاد سازم دل بلبوس باز سربطغیان بر کشید و بساط عیش و شاد گامیم
 را برهم زد و شروع کرد به درخواست توقعات بیجا شراب خمر شیراز و گلروی
 گرجی • خواننده اروپایی و نوازنده ایرانی • خوراک آمریکائی و
 پوشاک انگلیسی • و ماشین ۵۱ و هزاران کوفت و زهر مار دپکر
 میتوانست • اگر جلو فرمایشات و خواهشهای احمقانه او وانگرفته بودم
 تمام تجملات و زیباییهای جهان را خواهان میشد بهر صورت باو گفتم
 مه روی باوفای من کتاب و شراب فرح افزای من آب آبرو و
 خوراکم غذای صدی نود ایرانیه آن متروم از همه چیز میباشد این

بهانه‌ها که تو میگیری دیگر با اخلاق من وفق نمیدهد اصلاً توافق جان من
 چه میخواهی . مدت بیست سال عنان اختیار را از کف من گرفتی و هر
 اقتضای که خواستی بستم آوردی دیگر چه میخواهی و دوی انجام چه نیت
 شومی میبائی . برو که دیگر بگفته‌ها و خواهشهای بیجای تو کوچکتوبین
 ترتیب اثر نتوانم داد . چون چنین بگفتم دل خیره سر خیره‌تر گردیده
 و با قلب خونین خود خواست چهره زردم را سرخ کند من هم بنوبه خود
 گلوی گلگون او را گرفته دوزخ خورد گرمی مشغول بودیم که غفلتا از
 لا بلای گلهای خوشبوی حیات و غنچه‌های اطراف باغچه‌های وجود سرهائی
 پیدا شد و باقمقه دوستانه خود ما را مورد صغریه قرار داده از انجام نیت
 شوم خود بازماند داشتند عقل و خرد . عزم و اراده . نیت و ایمان
 هر کدام انگشتان بر مهر خود را بسوی ما هرازا کرده می‌نهند بهندگر
 چه چهل بطرفداری و پشتیبانی دل برخاست و نزدیک بود اقتضای بار
 بیاورد ولی یاران باوفای من نزدیک شدند و با پنجه قوی و توانای خود
 گلوی برخون دل و گردن کلفت و بی‌هنر چهل را گرفته بانقظار دست‌ور
 من راست ایستاده بودند من هم چون از دست دل‌خواری‌ها دیده بودم و
 ودق دلی با او داشتم فوراً در همان مکان دلکشا داد گاهی تشکیل دادم
 و عقل را برپاست آن بر کویدم و مابقی یاران را بعزویت هیئت محکمه
 انتخاب نموده پرونده شرم آور ۲۰ ساله دل‌زبان کار را پیش کشیدیم
 و بطور عادلانه‌ئی سطر سطر متن او را و محتوی پرونده را خواندیم
 و داوری کردیم . دوشمن قرائت او را و افشای کثافت کاری و خیانت‌های
 دل‌رنک سرخ و برافروخته‌اش سرخ‌تر شده سرخ‌جلت و ندامت بزیر انداخت
 و من شرم‌منده هم در موقع خواندن هرژه گردیدم و خطایای دل چون مدت
 بیست سال اختیار هستی خود را بدست او سپرده بودم و نیز چون در این
 مدت ذرا کوچکتوبین بازخواستی از او نکرده بودم از عمل‌زشت گذشته
 خود شرم‌منده‌تر شده عرق پشیمانی بر سر و صورت و روانه و اشک ندامت

بدامن برآوردیم سرالیر میشد خلاصه جلسه دادگاه در ساعت معین با
 تشریفات خاصی بایان یافت و با اینکه چهل و کپل مدافعه دل و کپلانه دفاع
 کرده بود و میخواست با سحر کلام او را تبرئه کند ولی چون مدت
 بیست سال اختیار حیات و ترقیات من بدست دل سپرده شده و او در مدت
 زمامداری خود کاملاً نسبت به کشور تتم خیانت کرده بود طبق ماده يك
 قانون مجازات دل و رای نهایی هیئت عالی دادگاه انتظامی خرده حکوم
 شد که رای همیشه در قفس تنگ سینه پردر دهن زندانی شده و بشاق ترین
 اعمال که همان جلوگیری از هر سازش و سازش فاسانی باشد درباره او
 مجرا شود و از تاریخ رای دادگاه برای ابد دو سینه ام زندانی گردیده
 است .



جوانیگه تارو پو قلبش

بهر مین بافته شده بود

ساعت دوازده شب بود که بهرام آن جوان مین پرست
با کدو یاقلبی پراز بیم و امید بخانه‌اش آمد هنگامیکه وارد خانه شد
نش بکمان اینکه شوهرش تا این ساعت در مجالس قمار و یا مضافل
عیش و سرور بوده است با کمال شتابزدگی او را مورد خطاب و سرزنش
قرار داده با لحن کسل کننده‌ای گفت بهرام هیچ فکر نمیکنی که
دارای زن و فرزند • خانه و زندگی هستی ؟ این چه وضع زندگی
کردن و این چه موقع بخانه آمدن است آیا تمام شوهرها بازن و
فرزند خود اینطور رفتار میکنند ؟ خلاصه من از این زندگی ملالت
بار یزارم و بهیچوجه راضی نیستم که تو بامن باین نحو رفتار بنمایی
بهرام با چهره باز و لبانی متبسم در پاسخ میگوید • شهربانوی عزیزم
من بمکس تو از زندگی و موقعیت خود کاملاً دلشاد بوده، از رفتار
و اخلاقت راضیم ! شهربانو با لحنی قدری مهربان و ملایمتر میگوید
بدفکری نکرده‌ای هرشب تا سحره بربانو با بکار بردن جملات فریبنده
مرا ساکت نما • خوب حالا راستش را بگو کجا بوده و چه قدر باخته‌ای
بهرام با بیانی مهرآمیز گفت بانوی مهربانم ! من جوان بلهوس قمار
باز و مرد عیاش و بی فکری نیستم بلکه جوانی خداپرست و شاه
دوست مردی کار آموده و مین خواه میباشم حس وطن پرستی و
نوع دوستی آنقدر شب و روز مرا بخود مشغول داشته است که

نمیگذارد لحظه‌ای بفکر زن و فرزند خود باشم . اکنون از نزدیک
 مده‌ای از رفقای میهن پرست خود می‌آیم . بدان که کشور عزیزمان
 باخطر بزرگی مواجه گردیده شاید تا یک هفته دیگر جنگ بزرگ خانمانسوزی
 در کشور و سرزمین بر افروزمان شروع شود باید از این ساعت خود
 را آماده نمایم تا بموقع بتوانم بزرگترین فداکاری و خدمت را بمیهن
 خویش بنمایم زن ظاهرین بهرام دلیر باقی شروع به سخن کرد و گفت
 باز هم امشب از وطن صحبت می‌نمائی و از شجاعت دم می‌زنی . آخر
 ای آقای وطن پرست شجاع این چه افکار خامی است که در سر
 خود مبرورانی در این روزگار پر آشوب و گرانی طاقت فرسا کی
 بفکر وطن است مگر نمی‌بینی که دیگران در بازار سیاه دنیا چه
 معامله‌ای میکنند و با چه حقه بازی‌ها و شیادی‌ها استفاده‌های سرشاری
 می‌نمایند وطن کدام است و خدمت بمیهن چیست ؟ علاوه بر اینها مگر
 تحصیل کردن و پس از زحمات زیاد وارد اجتماع و وارد کار شدت
 و بوجه احسن انجام وظیفه نمودن . مگر متاهل شدت و اداره کردن
 يك عائله . مگر اولاد تربیت کردن و بجامعه تحویل دادن خدمت
 بوطن محسوب نمیشوند که باز هم دم از دفاع از میهن و فداکاری می‌زنی
 بهرام با بیانی رسا و شیرین جواب داد بانوی عزیزم درست است که
 من بانزده سال تحصیل نموده‌ام و اموری که روزانه بمن محول میشود
 بطرز نیکویی انجام میدهم و همچنین عائله سنگینی را اداره می‌نمایم
 و بطور کلی بار دوش جامعه نبوده مرد طفیل خوار نیستم ولی
 یقین داشته باش که این خدمات در مقابل فداکاری در راه آزادی و
 استقلال میهن عزیز به پیشیزی ارزش ندارند و چون در این آب و خاک
 پروریده و بزرگ شده‌ام بالینکه متکفل و از رفتن بمیدان نبرد معذورم
 با این حال باید از جان و دل در راه حفظ استقلال ایران باستان فدا
 کاری و جانپزایی نمایم . برخیز تا وقت نگذشته از همین ساعت چمدان

سفر مرا مرتب کن تا در اولین وهله امکان فردا خود را به مرکز بهرام
شهر بانو که تا آن ساعت گمان میکرد بهرام شوخی میکند وقتی چنین
دید با بیانی جدی گفت پس فرزندان خود بیژن و کیتی را یکی میسپاری
بهرام گفت فرزندان خود سالم را بتو و ترا بخدا میسپارم علاوه بر
این.

چو ایرام نباشد تن من مباد بدین مرد و بوم ننه يك تن مباد
من و تو بیژن و کیتی تمام فدای وطن . شهر بانو با یکدیگر
غم و اندوه باطاق خود رفت و بهرام سوی تخت خواب روان شده خواست
ساعتی بیاساید . تا مدتی خواب از آمدن چشم بهرام گریوان بود
در آن لحظات برده های غم و شادی مناظر تاتر آهسته و رقت بار
میدان نبرد . کشته شدن خودی و بیگانه و هزاران تصورات دیگر
جلو چشمان بهرام مجسم میگشت . پس او گذراندن دقایقی وحشت آور
خواهی نخواهی بهرام بخواب رفت ولی دیری نگذشت که فرشته زیبایی
باطاق بهرام وارد شد و این اشعار را خواند

ای جوان خواب بس است خیز و طق در خطر است

شعله چنگ و جدل در دل این بوم و بر است

دیر خوابیدن و بیدار شدن وقت سحر

عادت بود جوان خیز که وقت سحر است

و آهسته آهسته به تخت خواب بهرام نزدیک شده گفت ای جوان بیدار شو
میهن بتو احتیاج دارد بر خیز اکنون وقت آنست که شما جوانان
میهن پرست بیاری میهن بر خیزید بلند شو و هر چه زودتر خود را به میدان
نبرد برسان ! پس از این رؤیای پر بیم و امید دیگر بهرام لحظه ای آرام
نگرفت و تا سحر در عالم خواب و خیال شادی و غم در اطلاق خود حیران
بود . صوت روح پرور کار خانجات در آسمان طنین انداز گردیده زن
و فرزندان پدر و مادر بهرام باطاق او وارد شده همه با چشمانی اشکبار

و صدائی لرزان از او درخواست میگردند که از این خیال شوم منصرف
 شود ولی بهرام با تصمیمی آهنین خود را آماده کرده عازم حرکت بود
 بیژن و گیتی با چشمان اشک آلود بسورت و همیکل پدر نگرست و آه
 میکشیدند. در این موقع پدر و بهرام میخواستند با آخرین الناس و
 استعانه دل سخت بهرام را که تار و پود آن بهر مبین نافه و بافته شده
 بود نرم و لایب سفر خطرناک و شومی که در پیش گرفته بلاش دارند
 باز هم گفتند بهرام نگاه کن فرزندان عزیزت چطور با کمال یاس و
 نا امیدی بتو مینگرند آیا راضی هستی با مشاهده این منظره دلخراش
 از ما دور شوی. بهرام بمحض شنیدن این جملات دگمه های پیرهن را باز
 سینه پهن وی کینه خود را در حالیکه نقشه کشور ایران در روی آن
 خال کوبی شده بود بانان نشان داد و گفت از آن زمان که نقشه این سرزمین
 بر افتخار دو سینه پاکم جایگزین شده است دیدن سخت ترین مناظر
 تائر آمیز در دل من اثر ندارد خدا حافظ صورت زن و فرزند و همچنین
 دست پدر و مادرش را بوسیده چمدان را برداشت و بسوی میدان جنگ
 رهسپار گردید. بیژن و گیتی، شهربانو و مادر بهرام تادم در او را
 مشایعت کردند و بادلی اندوهناک بخانه باز گشتند. بهرام با سرغ اوقات
 خود را بر مرکز رساند و مانند سایر افسران و مبین پرستان و سربازان
 شجاع در میدان نبرد حاضر گردید. غرش طباره ها غریو و نعره توپها
 صدای مهیب زره پوشها دل کوه و فضای آسمان را مرتعش میساخت.
 فدا کاران و سربازان دلیر پیش میرفتند و دهمین راعقب می نشانند.
 بهرام آن جوان غیور و بی باک بدون بیم از مرکب بصفوف دشمن ضربه های
 جانگذا وارد می آورد. پانزده روز سربازان و مبین پرستان با استقامتی
 خلل ناپذیر با دشمن در جنگ بودند بالاخره نیروی دشمن تلخ
 مقاومت نیاورده از پای درآمد و ارتش دلیر و شجاع ایران فاتح
 گردید. تمام خسته و کوبیده مجروح و زخمی در زمین حال دلشاد و خندان

بسوی شهرهای خود باز گشتند . بهرام باسینه بر مدالو هیكلی ناقص
 وارد خانه خود شد خیلی بزحمت می توانست زن و فرزند و بدر و مادر
 خود را بشناسد زیرا گلوله ای که بر سرش خورده حواسش را منقل و
 معیوب کرده بود منظره ورود بهرام بشانه اش خیلی غم انگیز دیدن
 آن صحنه سوم بسیار تاسف آور بود . موقعیکه بهرام روی تخت خواب
 دراز کشید با بردن نام بیژن و گیتی دل آنها و همچنین فامیل خود را شاد
 کرد . ولی افسوس ، همینکه هوا باز و آسمان صاف و شفاف شد
 و خورشید با فروغ زرین خود جهان را روشن ساخت و نسیم ملایم صبحگاهی
 وزید . شهرانو شوهر بیژن و گیتی پدر و مادر بر سر خود را از دست دادند
 و چند ساعت پس از ادای آخرین جملات خدا حافظی از سر قبر بهرام دور
 شدند . در همان موقع که آنان از قبر بهرام دور گردیدند فرشته زیبا
 دو باره با بالهای گشوده و چهره بشاش سر قبر بهرام آمد و با گفتن
 این جملات قبر او را بارزه در آورده . بتواب بهرام میهن پرست شجاع
 بتواب ای کسیکه عشق میهن را بر عشق زن و فرزند . مال و متاع
 ترجیح دادی و با یک دنیا افتخار در اینجا برای همیشه خوابیدی روح شاد
 و روانت خرم باد . فرشته تیر بال آهسته آهسته و عقب عقب از قبر دور
 شد لحظه ای بعد زنی مسن با درد دست داشتن دسته گل زرگسی خرامان
 خرامان بقر بهرام نزدیک گردید و پس از این که دسته گل را روی
 سینه بهرام قرار داد خیلی ملایم دعائی میخواند گویا آن زن داغ دیده مام
 میهن بود که بخواندن دعای خیر روح فرزند شجاع و شهید خود را
 شاد میساخت -

در همان لحظه که دیگران

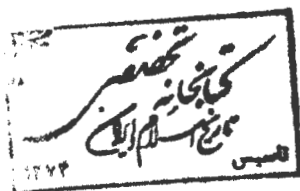
مشغولند

هر که با کج میگذارد ما دل خود میخوریم
دیشه ناموس عالم در بقل داریم ما
(صائب)

در همان زمان که عشاق بریشان حال بانگهای آتشین بخرمت
هستی معشوق یا معبود خود آتش میزنند و از سرشوق اشک شادی در
دامن عشق پرورشان میریزند .
در همان وقتی که جوانان بلموس و بی فکر ایران بفکر بلند
کردن دختران و پسران معصوم و بی گناه این ملت هستند .
در همان موقعی که زنان و دختران زیبا در خیابانها و مجالس سرور
بعشوه گری و دلربائی مشغول بوده با کرشمه و ناز دل میبرند و جان
میستانند در همان اوقاتی که زشت رویان از بخت و شانس خود در شکوه اند
و خوب رویان و مه طلعتان در عالم غرور و خودستائی بتمام کائنات تکبر
و تبختر میفروشند و در همان وقتی که تجار بی ایمان در میان توده های اسکناس
که در راه ترزیر و حقه بازی بدست آورده غلط میخورند و غرق در
عالم خیانت و میهن فروشی و مردم آزارند :
در همان ساعت که کسبه بی ایمان از مظلوم کردن سبب زمینى و
په و دنبه و هزاران آفتال دیگر بروشت و سایر مواد و متاع قبل آمیزه

وقالب کردن بهم نوعان خود خوشحال و فرحنا کند در همان دلبسته می که
 باغبان و قلدران گردن بکشان و گردنه زنهای ایلات و عشایر بنارت کردن
 مال مردم و کشتن برادران خود سرگرم اند .

در همان لحظه ای که سرمستان باده رشوت در گوشه و کنار کشور
 بی گساری مشغول بوده قهقهه مستانه می زنند و قسمهای جانانه می خورند
 و دم الاوقات و حقیقت و وجدان می زنند : بالاخره در همان واقعه که تمام فرق
 خوشی و کامرانی بوده از و پائی طبیعت . صفای آسمان . دوشنبه کی ماه
 تلؤلؤ ستارگان . نورخورشید . قشنگی باغات . . بوی گلها سبزی چمنزار
 لذت می برند من احساساتی دلخسته چون مرغ غمخوار باید در گوشه
 خلوت بنشینم و غم دیگران را بخورم باید افکار خود را اذغال بجنوب
 از مشرق به مغرب متوجه ساخته بحال وقت بار و غم انگیز طبیعت سوم این
 کشور که دولت جمیع ایران را تشکیل میدهند . بنگرم و اشک حرمت
 پادمان بر آردوی خود بریزم .



آنروز که تو ناز میگردی گذشت

آنروز که تو مالک تن و جان من بودی در کشور وجودم حکمفرمایی
مطلق داشتی گذشت .

آنزمان که تو معبود من بودی و من بت پرست پروانه سان دور
شمع وجودت طواف میزدم سپری شد ، آن اوقات که تو ناز میفروختی
و من نازت بجان میفروختم و عشقت بدل می پروریدم طی گردید !

آن وقت که تو بهانه میگرفتی و دل آزاری مینمودی و من دلخسته
اشک غم در دامن خود میریختم تمام شد . آن ساعتی که تو قهر میکردی
و دوری مینمودی و من از جور و بیوفائی تو در دل شب گله بزماء و
ستارگان مینمودم و زمین و آسمان را شاهد میگرفتم گذشت ! آن ایامی
که تو از من مهر و محبت میخواستی و میگفتی شب ورود عمر عزیز و
گرانبهایت را باید در سایه سر وجودم بسربری من نادان و جاهل
جوان کم تجربه بودم در آنزمان من از میهن و قانون ، نوع پروری و
یتیم نوادی بی خبر و جوان بلهوس ، کودکی زودرنج بودم ولی فعلا
عشق میهن حس نوع دوستی ، مشاهده زندگی رقت انگیز و الم بار
مردم ستم دیده ایران ، منظره تأثرآور و اوضاع و طرز کار و کلای تعمیلی
مجلس شورا تغییر و تبديل ناگهانی دولتهای تندگذر امروز بیعدالتی

و حق‌گشی زمامداران امور خیانت و میهن‌فروشی معلوم الحالهای
 میهن‌زدالت و دناات تجار باغی‌گری و برادرکشی و رؤسای ایلات و
 عشایر چنان مرا بهود مشغول داشته که وجود تو با آن همه عواطف
 و سوابق مانند شمع موهومی درنظار جلوه‌گری مینماید . خلاصه نزد
 کسی رو که خریدار تو است . من بجز عشق مام میهن و شوق عظمه
 واستقلال ایران عزیز مهر و نبیتی دردل ندارم قلب پاشالوده حیانت‌نار
 و بودش بهر میهن بافته و تافته شده دیگر جای اغیار دردل من خالی
 و فکرم متعالی است خدا حافظ



شورای امنیت در عرش برین

دو ساعت بعد از نصف شب که سکوت و آرامش سرتاسر دنیا را فرا گرفته بود درخشندگی و چشمک زدن اختران زیبا از پشت کومه‌های متراکم سر بر آسمان افراشته و حرکت منظم سیارات بگیتی پراستار صفا و جذابیت جالب توجهی داده بود کاخ مشعشع و قصر بی ابتدا و انتهای فرشته وجدان که در دیوارش برنگهای فیروزه و لعل فام رنگ آمیزی شده بود در عرش برین جلوه گری میکرد خورشید باقوی و بزرگترین چراغهای دنیا بگوشه کاخ آویزان بود در آن ساعت فرشته وجدان در سالن باشکوه و مجلل خود که در و دیوارش مرصع و بفرشهای کرانبها و ابریشمی و زرشان و بانواع نقشه‌های تاریخی و قیمتی تزیین گشته بود بانتظار فرشته عدالت که برای سرکشی باوضاع آشفته کمره زمین رفته نشسته بود این فرشته تیز بال یا مامور رسیده گی و بالارسی بکره زمین از طرف فرشته وجدان مامور شده بود که بکره زمین برود و در مدت یکماه گزارش جامعی از رفتار وحشیانه ساکنین آن که خود را مترقی و متمدن جلوه داده بودند تنظیم و پس از پایان مدت و امانت یاد شده بعرض پایگاه جلال و عظمت پناه وجدان برساند فرشته وجدان در حالیکه در سالن قدم میزد گاهی آه میکشید و از طرقت و تارت و قساوت قلب ساکنین زمین تعجب میکرد .

ساعت سه بعد از نصف شب موعود فرشته تیز بال عدالت نیامد

آیا اتفاق رقت باری رخ داده که فرشته عدالت گرفتار و آمدنش بتأخیر افتاده است . آیا باز بشر خونخوار و بشر درنده و سبع . بشر سود پرست و وحشی کره زمین بجای هم افتاده و با اختراعات مضر زمین و آسمان را مسموم کرده است . بهر صورت فکرم بسیار ناراحت و حواسم سخت مشوب گردیده است . دیگر طاقت صبر و شکیبایی ندارم . زنگی زد و فرشته زیبای حقیقت را بحضور طلبید . گفت آیا چه شده که مامور تیز بال زمین تا این ساعت مراجعت نکرده است فرشته حقیقت گفت ای فرشته پاك مامور زمین مدت دو ساعت است که بكاخ عظمت وجدان وارد شده است

فرشته پاك گفت پس چرا بحضور ما نیامده است . فرشته حقیقت . وجدان پاك مامور تیزبال در مدت یکماه ماموریت خود از بس ظلم و بیعدالتی تعدی و زورگویی از ساکنین کره ارض دیده است سخت آشفته حال و پریشان خیال گردیده فعلا با دلی پر خون و بدنی مجروح و لرزان در بستر بیماری آرمیده است ولی گزارش مفصل و مشروح جامعی در صد صفحه تنظیم نموده که اگر اجازت فرمائید بحضورتان تقدیم شود . موقعیکه فرشته گزارش شرر بار و جانگناه فرشته عدالت را با کمال دقت خواند سخت متغیر گشته با چشمانی خشم آلود گفت فورا فرشته انصاف را بدرگاه من بخوانید در مدت پنج دقیقه فرشته انصاف حاضر شد

فرشته وجدان گفت مدت يك ماه بود فرشته عدالت را برای بازرسی عملیات ناهنجار و ناروای ساکنین زمین فرستاده بودم فعلا با حالتی خسته و دلی درد ناك این گزارش مفصل و وحشت زا را تنظیم و برای من آورده است . بین آن بشر عاجز و ناتوان . آن بشری که نزدیک بود اگر سنگی و توحش نابود شود چطور مارا فراموش نموده و چگونه بخونریزی و شقاوت دست یازیده است .

فرشته انصاف گزارش مشروح فرشته عدالت را خواند و گفت وجدانا از خواندن این گزارش حقیقت آمیز و وحشت انگیز بسیار متأثر شدم استدعا دارم باین گمشدگان راه حقیقت ترحمی فرماید و برای نجات آنان از بلای اتم و حکم فرمایی لیزه چاره بیندیشید (برا اگر اینگونه جنایت خانمانسوز و رفتار وحشیانه در زمین ادامه پیدا کند در اندک مدتی نسل بشر از روی زمین نابود خواهد شد • بدستور فرشته وجدان تمام فرشتگان سعادت بشر برای شور در گزارش جامع فرشته عدالت در کاخ با شکوه وجدان جمع شدند و ریاست جلسه بهنده فرشته عقل واگذار گردید • فرشتگان سعادت بشر بتوب فرشته عدالت • فرشته حقیقت • فرشته انصاف • فرشته کار • فرشته باکدامنی • فرشته تقوی فرشته دیانت • فرشته راستی • فرشته عفت • فرشته امانت • فرشته نیکی • فرشته شجاعت • فرشته استقامت • فرشته تفکر • فرشته لذت و هزاران فرشته دیگر اعضای شورای امنیت در عرش برین مهمو تاریخی تربت جلستان عالم را بر ریاست عقل تشکیل دادند تماشاچیان یا فرشتگان آزاد در طرفین و بالای سالن حتی در سرسرا و دهلیزهای مجلس باستماع نطقهای آتشین و پیشنهادهای فرشتگان گوش و هوش شده بودند اهمیت و اهمیت مجلس بدن را مرعش و روح را متزلزل میکرد •

فرشته عدالت پس از اجازه از فرشته عقل پشت میز خطاب رفته گزارش جامع فرشته عدالت را در مدت یکساعت یا بیانی سوزناک و تاثیر آور برای شنوندگان مجلس خواند و بجای خود نشست فرشته جهل احساساتش گل کرد خواست که صحبتی بنماید فرشته عقل گفت بدون اجازه برنخیز توبت تو نیست • بفرما بنشین • فرشته جهل بجای خود نشست • فرشته وجدان خطاب بفرشتگان گفت بطوریکه از مفاد گزارش فرشته عدالت مستفاد گردید • بقدری توحش و بربریت • تساوت و شقاوت

بیرحمی و ظلم • تعدی و ستم • صفاکی و بیعدالتی • هتک ناموس و بی عفتی • خونریزی و جنایت • دزدی و رشوه خواری • خدا ناشناسی و بی ایمانی در کره زمین رسوخ پیدا کرده که حد و حساب ندارد • در آسیا و اروپا • آمریکا و آفریقا • همچنین اقیانوسیه بقدری تشقت افکار و تشنج اجتماعی دیده میشود که هر لحظه بیم نابودی بشر میرود • بطور کلی اقویا حق ضعفا را پایمال و بولداران و مملوین بیچارگان و بینوایان را اسیر و برده خود نموده اند دولت های قوی بصورت ظاهر طرفدار دولتهای ضعیف ولی در باطن مسبب نابودی آنها میشوند •

گروهی طرفدار سوسیالستی و دسته ای خواهان مرام کمونیستی هستند بعضی سنک دیکتاتوری سینه میزنند و بعضی پرچم دموکراسی بدست گرفته اند عده ای طالب دین و حقیقت و بعضی خواهان آزادی و طبیعت : بهر صورت اذاین اندیشه های سست و خرافات برور ساکنین کره زمین در شکفتن : اذاینها گذشته بتازکی ماده مریوزی در وسع ترس بشر گذارده شده که اگر بکار برده شود بشر را خواهد سوزانده کشور شوروی باشهامت و شجاعت سربازان و اسلحه های سری خود دولت آمریکا بالیره و مهمات زیاد و بابوب اتمیک • انگلیس با سیاست و زور هر کدام دهان گشاده و طماع خود را برای بلعیدن دول کوچک و ضعیف باز کرده اند • خلاصه بجز اینکه کره زمین در فضایی لا یتناهی پرت و سرنگون شود چاره دیگری بنظر نمیرسد • حال اگر شما پیشنهاد یاراه و چاره ای برای نجات بشر بنظر تان میرسد پیشنهاد نمایند تا مورد شور قرار گیرد • فرشته کار پس از کسب اجازه از فرشته عقل بلند شد و بایان فصیح و بلیغی مدت دوساعت در مورد راه چاره و نجات بشر و بیدایش حقیقت زندگی آبرومند و بی آزار صحبت کرد و در بایان سخنرانی خود اضافه کرد بطوریکه از مفاد گزارش فرشته عدالت استنباط نموده کره زمین روی

لیره و زور میچرخد و از اینها گذشته اینهمه نظام و بیعدالتی که در آندیا
 دیده میشود در اثر بیکاری و بیحالی و مفت خوری عدهای انگل اجتماع
 بشریت است که بدون رنج و زحمتی بارهوش جامعه شده اند . فرشتگان
 متعددی مامور کنید در پنجقطعه کره زمین رفته و دستور دهند در هر
 کشوری تمام اموال و تجملات . خوراك . پوشاك . جواهرات و سرمایه
 آن کشور را جمع کرده و ساکنین آنرا بطور دایره و به مساحت
 پنج فرسنگی دورتر از اموال نگاهدارند و بانان امر شود که اگر کسی
 میخواهد بمال و تجمل و زنه گوی آبرومند برسد باید سنك و خاری که
 بین راه خود می بیند بردارد و راه سعادت راصاف و باك كند تا بدنیای
 نیکبختی وارد شود پس از آنکه گزارشهای مامورین رسید دومین جلسه
 را تشکیل بدید تا نتیجه کلی بدست آید تمام فرشتگان این رای متین
 را پسندیدند و تصویب کردند . خلاصه مامورین مربوط بکره زمین روانه
 شدند و تمام وسائل بشر را در هر کشور بمسافت پنج فرسنگی و بطور
 دایره مانند بدور آف و مسائل نگاهداشتند و بانان امر شد - هر کسی
 که میخواهد بزندگی راحت و آبرومندی برسد باید سنك و خارهای
 چاهوراه خود را بردارد خوانندگان گرامی من اگر شرح عملیات و تلفات و
 گوششهای افراد تمام دول را برای شما بگویم که چگونگی برای راه سعادت
 خود تلاش کرده اند بطور می انجامد که خود کتاب جداگانه ای خواهد بود
 ولی چون بکنفر ایرانیم و خوب بروحیه و کار ایرانیان آشنا هستم
 فقط نتیجه و عملیات مامور وجدان را که در کشور مابوده است برای شما
 شرح میدهم . تمام خوراك و پوشاك و اموال و تجملات و سرمایه و
 تنول ایرانیان در کویر نمك جمع شد و مردم ایران بطور دایره و
 بمسافت پنج فرسنگ دور آن حلقه زدند . صوت کار از طرف فرشته کار
 کشیده شد کارگران و رحمت کشان و رنجبرانیکه دودوره زندگی زحمت

زیاد کشیده و بکار و فعالیت عادت کرده بودند در مدت دو ساعت از
 مقبولیت و اشراف مفت خور . بعاران و تن پروران جلو افتادند . صفوف
 نیرومند آنان دقیقه بدقیقه جلو تر میرفت . ادای کار و رحمت غریو
 موفقیت و شادکامی در فضای ایران طنین انداز شد . صدای جانفراش آه
 و ناله . شیون و آرای انگلها و مفت خوران صحت عنصر و شکم گنده ها بیکه
 بنیراز خوردن و خوابیدن . عیاهی و شهوت رانی کار دیگری انجام نمیدادند
 گوش فرشته کار و کرخ و دل نوازش را متاثر ساخت رحمت کشان و
 رنجبران و کارگران و کارآزمودگان لحظه بلحظه پیش میرفتند و راه بر
 پیچ و خم دنیای کامیابی و سعادت راصاف میگرفتند لبان نازک فرشته کار
 و فعالیت از دیدن نیروی فوق الطاقه می که عده معدودی از ایرانیان
 بروق میدادند متبسم و چشمان درخشان و آتیزبینی از دیدن جان گنه و
 دست و پا زدن عده ربادی از آنان متشنج شد گوهر نمک برای مدت
 يك شبانه روز میدان کار و فعالیت . محیط غم و شادی شده بود . رحمتکشان
 شاد و تن پرور است مرده و بی حال شدند . صوت تمام کارکنان فضای
 تابناک آسمان و دل بر اصرار خاک ایران را بلرزه در آورد . لابد همه
 منتظر نتیجه و تشنه فرجام ماموریت هستید - بدیهی است همه مترصدند
 که بفهمید نتیجه قطعی بزرگترین جلسات عرش برین چه میشود . الان
 دل تشنه تاب را سیراب و خیال ناراحتان را راحت مینمایم . فرشتگان
 مامور گزارشهای خود را به پیشگاه و جادات تسلیم نموده . اولین
 گزارشی که در جلسه دوم و در شورای امنیت عرش برین خوانده شد
 گزارش ایران بود فرشته کار خود را بشرح زیر تنظیم کرده بود . و جادانا
 ماموریتی که باراده شما و طبق رای مجلس شورای امنیت باینجانب واگذار
 شده بود در ظرف دو شبانه روز انجام داده نتیجه بازرسی خود را بعرض
 میبرسانم . پس از آنکه تمام خوراک و پوشاک . تجملات و تمول کشور
 ایران را در گوهر نمک جمع کردم بمسافت پنج فرسنگ مردم آنرا بطور

دایره دور، کویر نگاه داشتیم . در ساعت معین سوت اختتام کار را (دوم) و بطوریکه ضمن گزارش مشاهده میفرمایید تلفات مرد و زن بسیار و وحشت زامی باشد . یعنی پس از اتمام کار از هجده میلیون نفوس ایرانی بیش از هشت میلیون نفر جان سلامت نبردند و ده میلیون دیگر در ضمن انجام کار و تفاوت یکفرسنگ و دو فرسنگ و غیره در بین راه هر اثری بجز کار و نداشتن قوه و عادت بزحمت تلف شدند و بوی بدنهای مفت خوارشان - کویر نمک را با انهمه خاک و رسوبات نمکی ملوث و ممتلئ کرد . قرشندگان از شنیدن این گزارش بسیار متأثر شدند و باهم می گفتند حال امام امور حساس کشور را بدست مردان کار آزموده و فعال و باو داد که در این مسابقه - اول - دوم - سوم - شده اند بسیار بد تادر اندک مدت بر اثر ابتکار و فعالیت آنان ایران ویران بار دیگر آباد و وضع رفاه آور ساکنین آن بزنه کی آبرومندی مبدل کرده .



جوانی که عقل همراهش نبود

دو ساعت بظهور بوند که در خیابان برفیق قدیمی خود که ده سال بود او را ندیده بودم برخوردیم. خیلی فربه و چاق. خوش سیما و تودل رو شده بود. چشمان درخشان و لبان قرمز. سینه پهن و بازوان توانایی اشان میداد که باید وسائل عیاشی هر طبع مرتب بوده و با پولهای هنگفتی که بچیب میزند روزگار خوشی را بگذرانند. و از زندگی خود راضی باشد. پس از احوالپرسی گفت تودر چه مالی و دنبال چه کار. گفتم در فلان اداره کارمندم و در ماه فلان مبلغ حقوق میگیرم. گفت چند نفر عائله داری گفتم سه نفر جواب داد لابد دخلی سرشاری داری والا این حقوق کفاف هزینه روزانه خودت را هم نمیدهد. گفتم خوشبختانه با این حقوق کم زندگی آبرومندی دارم خندیده و گفت بعد از اینهمه تحصیل و سوابق خدمت چه طور با این حقوق زندگی میکنی: میدانی که من تا کلاس پنجم ابتدائی بیشتر درس نتوانده ام الان دارای رتبه شش و دو فلان اداره رئیس شعبه می هستم که چهل نفر کارمند زیر دستم میباشد. فلان قصر را در فلان شهر خریدم و فلان پول را در بانک دارم خلاصه من اگر روزی هزار تومان پیدا نکنم و شبی صد تومان و از خرجی ننمایم آرام نمیگیرم. بجان تو دارای زندگی بسیار آبرومندی هستم. گفتم عجب زندگی آبرومند. زندگی که اساس و شالوده اش از پول رشوه و خیانت و دزدی و مال - مردم خوری تهیه شده باشد زندگی نیست مایه خجالت و شرمساریست

گفت این حرفها و جملات شما در قاموس حیات معنی و مفهومی ندارد باید پدر مردم را در آورد و خوش بوده امروز بول مفتی بجیب زده ام بیا امشب ساعتی را با هم خوش باشیم . گفتم بوزش میطلبم . زیرا فکر ناراحتی برای خوب خوردن و خوشگذرانی آماده نمیباشد درلین اثنا رفیق دیگرش رسید و هر دو خدا حافظی کردند و رفتند چند قدم از من دور نشده بودند که دوفرشته زیبایی چرخ زنان از بالای سرشات باآسمان پرواز کردند یقین داشتم که این دوفرشته زیبا علفهای این دوجوان عیاش و خائن میباشند - که از تن ناپاکشان جدا شده و باآسمان پاک پناهنده میشوند دراین فکر بودم که فرشته زیبای علفم گفت آری این دوفرشته زیبا طاقت دیدن اعمال شرم آور و تنگین این دوجوان پلهوس رنده داشتند و برای همیشه باز کالبد کثیفشان دوری . پیچونده بگذار کار نیکی انجام دهم دقیقه ای از تو دور شوم شاید آنان را راهنمایی نموده نگذارم سروکار این جوانان بیخون و رسوائی کشد گفتم این دو فرشته هیچوقت همراه این دو جوان نبوده اند ایندفعه آمده بودند که شاید در بدن خطاکار آنان سکنی اختیار نمایند و از گمراهیشان نجات بخشند ولی چو با اعمال و رفتارشان در خیابان شرم آور بوده جایز ندانستند که ببدن پر گناهشان فرود آیند برکشند و دیگر باز گشت ندارند - فرشته من گفت وظیفه وجدانی منست که آنانرا نصیحت نمایم و باز گردانم خواست وسط خیابان مرا تنها و دیوانه وار گذارده بدنبال فرشته های فراری برود دامنش را سخت گرفتم و التماس کردم ترابند اگر میخواهی بدستور وجدان آنانرا تعقیب کنی . مرا بمنزل برسان و باز گرد خواهی نخواهی تا دالان خانمان او را آوردم ولی از آنجا پرواز نمود و مرا به حال خود گذارد او خود پیاده شدم پس از مدتی که بهوش آمدم دیدم فرشته زیبایم با دلی ناامید پهلویم ایستاده و تبسم تلخی بر لبانش نقش بسته بود . جوانان

و فتنه آنجایی که نباید بروند و خرج کردند پولهای را که نباید خرج کنند . بمنزل فاحشه می وارد شدند . پس از خوردن مشروب زیاده و قمار و برد و باخت فراوان با جوانان دیگری که آنان هم عقل همراهشان نبود . بجان هم افتاده بزد و خورد مشغول شدند . یکی از آنان بر اثر ضربه می که بسرش وارد آمده بود دردم فوت کرد .

یک ماه بعد در خیابان میگذشتم . رفیقم را دیدم دوباسباش و ساج از دروازه گستری خارج و بزندانش میبرند . گفتم رفیق در چه حالی و دنبال چکار ؟ با گردن کج گفت روزگار زورگراست و کارما دشوار . تادم زندان همراهش بودم . در محال لحظه که میخواست وارد زندان شود . فرشته زیبای او در مقابلش ایستاد بدامنش چسبید و ژاوی کرد و اشک ندامت فرو ریخت ولی چه سود که کاش تمام بود و میبایست بسزای اعمال تنگین خود برسد . فرشته زیبا اعتنائی نکرد و در موقع پرواز بالحنی پراز ملامت گفت : زندان جای شما مردان سست منصر و ناهات . دزد و خائن . ناپاک و شیاد است مرا با تو کار و آشنائی نباشد من بدامنش چسبیدم و گفتم ترا بخدا بیا با فرشته زیبای من هموطن شو و در خانه دل بیقرارم منزل اختیار کن . تا آنچه فرمانی اطاعت کنم گفت فرشته باوفای تو مهربان و وفادار است و تاجان داری بعهد و پیمانی که بسته اید وفا نخواهد نمود . من ماموریتی دارم و باید در ظرف یک ماه ماموریت خود را انجام دهم . از طرف خدا مامور شده ام که عقل مردان و زنان . جوانان و پیران - و کلاء - و وزراء - کارمندان . تجار و کسبه خطا کار دزد و محتکر و میهن فروش را بگیرم و همه را مانند این جوان بکوشه زندان بیندازم گفتم بشاه میبرم بشما در ان موقع کسی باقی نمیخواهد مانند که زندانیان باشد . چون جواب مقنعی نداشت خندید و گفت شما ایرانیان بیخس و تریاکی - خرافت پرور و منفی باف همین دردهای اجتماعی که دارید بزرگترین مکافاتنی است که دامنگیرتان شده و گمان دارم تا دنیا برقرار است باین دردهای بیدرمان مبتلا باشید .

بیان مهران

این اثر در موقع فوت ناگهانی منوچهر مهران، وئس
باشگاه « نیرووراستی » در تهران تهیه و در مدرسه چهار
باغ اصفهان خوانده شد

مهران مهربان دیدمت با قامتی موزون و هیکلی آراسته در
حالیکه مشت های ورزیده و گره کرده خود را بگم زده بودی باچشمائی
اشکبار از درچه تیره و نار قبر و خوابگاه ابدی بهیبت خود یعنی
ایران عزیز مینگریستی ! با دیده پر حسرت به ایران مینگریستی
و اشک فراق بدامن پر آرزوی خود فرو میریختی زیرا فهمیده بودی
که مرده ای و دیگر وطن با عظمت خود را که خیال داشتی بیش از
این فداکاریهای شایان توجهی در راه ترقی و تعالیش بنمایی نخواهی
دهد .

با دیده گریان به ایران مینگریستی و با آه های آتشین و
شرر بار دیار وحشت را و شومی را که تازه قدم در آفت نهاده بودی
شماره می ساختی زیرا ملتفت شده بودی که مرده ای و دیگر نمیتوانی

به ایران و ایرانیان و همچنین به عالم ورزش خدمتی بنمای
از مردن خود سخت بشیمان و از دیدن مام میهن بسیار شرممنده و
پریشان بوهی زیرا در اینموقع باریک و خطرناک که او بهوانان
ورزشکار میهن دوست احتیاج مبرمی دارد تو او را ترك کرده رخت
سفر بربستی و بدیار نیستی رهسپار گردیدی !

مام میهن با روحی پژمرده و قلبی اندرده آهسته آهسته بسوی
تو میآمد هرگامی که او برمیداشت و بقبر تو نزدیکتر میشد دل تو
مضطربتر و ضربان قلب مجروح شدیدیتر میکردید

مام میهن برای اینکه فرزند ورزشکار و غیوری را از دست داده
بود برای طالب آموزش و دیدن خانه ابدی او بسوی تو میآمد و تو
بخیال اینکه در مقابل مادر مهربانی همچون او خدمات برجسته و فدا
کاری های قابل تقدیسی انجام نداده خجل و شرممنده بوده بدن لرزان و
قلب مرتعش از خود بیخودت نموده بوه هنگامیکه مام میهن بنزدیک
شد و اشک مهربانان پر افتخار خود میافشاند .

تو با بدنی مست و لرزان در جلوش زانو زده سر تعظیم و
تسلیم فرو آوردی و برای همیشه بخواب رفتی ولی او سر ترابردان
بر مهر خود نهاد و بس از اینکه مدتی از درگاه خداوند متعال رایت
طالب آموزش نمود آهسته سرت را بخت خوابگاهت گذارد و گفت
بخواب ای فرزند مادر پرست و شجاع من بخواب تو مرده ای • تو
مرده ای و در اثر مرك ناگهانی تودل من و جمعی از فرزندان پادشاهان
و ورزشکار مرا داغدار نموده ای • بخواب ای فرزند رشید

من خدمات و فداکاریهایی که در راه پیشرفت ورزش فرزندان غیور
و ورزشکار من نموده ای فراموش شدنی نیست • تازنده و باینده ام نام
نامیت زینت بخش قلب حساسم خواهد بود بخواب و متوجه باش که تا ابد
باین خواب خوش ادامه خواهی داد • من برای آخرین لحظه از تو خدا حافظی

میکنم و اطمینان داشته باش که اگر ترمرده‌ای نام و آثار میهن پرستانه ات
تا دنیا بر جاسه برقرار خواهد بود

شاد باد روح تو و توانا باد بازوان نیرومند جوانان
و مردان ورز شکار و میهن پرست ایران



دفتر حضور و غیاب

برای اینکه حضور و غیاب کارمندان دولت در ادارات مرتب و منظم باشد و رؤسای وقت بدانند که کارمندان هر روز به موقع با اداره میآیند و بوقت مقرر از اداره خارج میشوند دفاتری تهیه شده بنام دفتر حضور و غیاب این دفاتر بیژبان هر روز صبح از ساعت هفت تا دو بعد از ظهر که ادارات دایر است مشاهداتی دارند که اکنون بایان حال برای شما شرح میدهند:

مامداد زهاد دفتر هستیم که از طرف بازرسی هر اداره تهیه و بنام دفتر حضور و غیاب روی میر و یانیم کتبهای کثیفی قرارمان میدهند مدادی را با نخ بسته و بهلولی مامینند کارمندان هر اداره که اسامی آنان در دل ماثبت است هر روز صبح ساعت ۷ و بعد از ظهرها ساعت دو که با اداره میبایند و خارج می شوند با احترام حقوقی که همه ماهه میگیرند و امضای آنان نمونه حضورشان بر سر کار است باحالات مخصوص و رشتههای منحوس ما را ملاقات و سر تسلیم فرود میآورند و قلب ما را مضطرب میکنند ای کاش رؤسای ادارات با اهمیت ما را قهرمانی دولت بی برده دستور میدادند اینقدر با چشم حقارت و بی اعتنائی با ما نمی نگریستند و نام بعضی از کارمندان مهمل و بی بند و بار و با تحصیل نمی کردند زیرا ما نمونه فعالیت و وقت شناسی هستیم اینک ما برای ما کارمندان مدهائی از کارمندان و طبقه شناس که تعدادشان در هر اداره کم است چون یاران با وفا و فعال هر روز صبح به وقت ما را ملاقات و بعد از ظهرها هم بوقت مقرر از ما خداحافظی مینمایند

دسته ای را ما اصلا نمی شناسیم و روزها آنها را نمی بینیم ولی در آخر هر ماه ما را کشان کشان به حضورشان برده با کمال تردستی و وقاحت قلب ما را با امضای نازیبای خود مجروح میسازند ما بهیچوجه حاضر نیستیم (دربار چنین بی انضباطی و دروغ برویم و همچنین به کارمندان خائن و وقت دزد احترام قائل نشویم زیرا این از خود راضی ها و مفتخوران در هر ماه شاید یکی

دوروز سرکار هستند ولی همه ماشه حقوق خود را از بودجه فقیر دولت که از مالیات پیرزنان بدست تامین شده است دریافت میدارند

عده ای هم چون دله دزدی زیاد دارند بمصدق این ضرب المثل مال بد براه بد خرج خواهد شد شبها تا سحر بعیاشی و خوشگذرانی والواط گری و قمار مشغولند البته صبحها دیر از خواب بیدار میشوند ساعت نه پاده سرکار می آیند و پشت میزها جرت میزنند بیداست اینگونه کارمندان هم طفیل بخواران و انگل ادارات بوده از روسای خود باج سهیل میگیرند

عده ای دیگر بنام اوصاف تحمیلی که با پارتنی بر سر کار آمده اند پشت پابقرات اداره زده چون قهرمانان جنگ و اترو صیبهها با داره آمده سوتی عاشقانه می زنند و امضای می نمایند و مانند دزدان روسیاه از اداره خارج میشوند

بعضیها با ساخت و باختهائی که با اطبای دوست خود نموده اند نسخه هائی بدست میاورند و در هر ماه یکی دو هفته غیبت میکنند و نسخه ها را برای التیام

دل مجروح ما بقلبمان می چسبانند متاسفانه طرز کار و تشویق و تقدیر بقدری مبتذل شده که در هر سال همین کارمندان خائن و دزد ژود و تراز دیگران

رتبه میگیرند و تقدیر میشوند و مقام شامخ ارتقاء میابند خلاصه درد دل زیاد است ولی همه بقدر بگویم که از اسامی کارمندی که در دل ما ثبت است

یک ثلث آنان همه ماشه حقوق میگیرند ولی هیچگونه کاری انجام نمی دهند بنظر ما اگر روسای ادارات خودشان دزد نباشند و دارای شهادت و لیاقت

باشند میتوانند شراب دزدان اداری را اوسرما کم کنند و بابر کنار کردن آنان هم بودجه دولت کمکی بنمایند و هم از این راه کارمندان جدی و با ایمان

را تشویق و تقدیر کنند تا بیش از پیش نسبت بکار خود علاقه پیدا نمایند

تا حال که اینطور با ما رفتار

میگردند بعدا چه بشود

خدا میداند

معنای زندگی

در شب نشینی باشکوهی من واو با چند نفر دیگر دور یک میز نشسته بودیم. رئیس اداره و حافظ مال و ناموس مردم مردی متوسط القامه و چاق • بر حرف و باوه سرا بود • دست اخاذ و چشمان مولع • زبان تملق گو نیت ناباکش و نشان میداد که بقول خودش درست و بجای معنای زندگی را فهمیده است • چون بروجه بلند و نامردانه اش آشنا بودم در لحظه ای که چند پیک پشت سرم کاکل خورد خواستم به فهم در آن ساعت که از هر جهت سرمست و غنگول است آداب انسانیت در قاموس زندگی او چه معنایی دارد ؟

پرسیدم رفیق شیرین زبان و نرم بیانم در این جمع که غرق مسرت و موجو شهوت اند تو در چه حالی و تا این سن از معنای زندگی چه فهمیده ای نگامی حسرت آمیز باطراف خود افکند و گفت تا با این گلرخان و ماهرویان معاشرم و تا مداخل روزانه ام در این محیط دزد بازار باین اندازه باشد ذره ای غم ندارم • زیرا تا این سن معنای زندگی را خوب فهمیدم و میدانم چه طرز پدر مردم بی سواد را در آورم در ضمن حواس پرتی دست راست خود را نشان داد و گفت این دست اگر روزی صد تومان نذرود و دو آمد نداشته باشد آنرا میبرم و این شکم فربه من اگر دو بطور حداقل عرق نخورد آنرا پاره میکنم • ماهی پانصد تومان مرتباً برای ارباب میفرستم و چنان میکنم و چنین میکنم و هزاران صحبت های شرم آور دیگر خلاصه با حرارت هر چه تمامتر اضافه کرد داداش شما معنای زندگی را نفهمیده اید در این کشور دزد پرود باید دزدی کرد • باید خائن بود • باید پدر مردم را سوزاند • شما اشتباه میکنید • شما خطا کارید • شما موفقی ملتفت میشوید اشتباه رفته اید که آب از سرتان گذشته و تیر از شستتان رها شده است مگر شما زن و بچه ندارید شما مگر آمال و آرزو ندارید • شما مگر خرج ندارید • شما مگر پول لازم ندارید • باین حقوق کم با این هزینه های کمر شکن باین گرانی طاقت فرمای

۵۸

بازار دنیا با این توقعات بیجای مافوق‌ها با این هوس بازی دلهای هوس‌باز خود چه میتوان کرد در آمده املاک بدرمانت کسری مخارج زندگی روزانه‌مان را تأمین میکنه یا اگر دوی مریض و بستی شویم اداره بهداری از ما بندرایی مینماید ؟ و یا دولت اطفال گرسنه‌مان را نگاهداری میکند ؟ شما که میدانید اگر روزی از کار برگزانتان کردند بایه گدایی نمائید پس چرا معطلید و بفکر تأمین آتیه نیستید شما بخیاالقان اگر امام جعفر صادق بشوید در این عصر که تمام فاسدالا خلاق شده اند پشت سرمان حرف نخواهند زد . باها خوش باشید و بهر راهی که ممکن است مردم را بچاپید و مال آنان را بقاپید اگر ندردید و ندردید و نغوراندید به بیمه‌رنگی و بی دست و پائی مشهور خواهید شد و چون بیدست و پا بودن و بی چیزی در نظام طبیعت موجب ناکامی و نابودی است بنا بر این از بقیه هم استفاده نمائید و بانصایتی که بشما کرده‌ام خود واتوانا سا زید ژرا هر چه باشد من سه چهار پیراهن زیادتیر از شما پاره نموده‌ام گفتم معنای زندگی در قاموس لغت شما این بود که شرح دادید ؟ با آشا مبدن پیکی دیگر گفت آری معنای زندگی همین است که گفتم باید خان‌ودود بود تا دو نزد مردم امروز عزیز و محترم گشت اگر مبدن فروش و ناباک نشدید در هر کوچه و گذر احترامی نخواهید داشت گفتم بی حقیقت راستی شرافت و حثت و قار و حیا با کدامنی و عدالت پروری نوازش و یتیم نوازی نوع دوستی و حق شناسی در قاموس زندگی شما چه معنایی دارد باخنده تمسخر آمیزی گفت این لغات در قاموس دنیای امروز بخصوص در کشور ما معنایی ندارد و فقط برای زینت عبارات و در عالم مطبوعات باید بکار برده شوند با این لغات در دنیای امروز نمیتوان آشنایی پیدا کرد زیرا آنان که طرفدار الفاظ و بیاهستند باید شب و روزا گرسنگی بخورند و باچشم حسرت باری بقصور و جاه و جلال آنها بیکه با این عبارات تماسی ندارند بشکوند و اشک عجز و ناتوانی بدان بر آرزوی خود بریزند داوری گفته‌های رفیق خود را بمبه خوانندگان عزیز و امیکندارم تا در این کشور دزد بار و دود روح کش نسبت بگفته‌های رفیق نگارنده قضاوت نماینه

فاله نی بیدل شنیدنی است

بیش از آنکه باصل موضوع پردازم نا گویم شمه‌ای از وضعیت کوران بهشت و بیچاره خوزستان را برای خوانندگان گرامی بنویسم خوزستان یا استان کوران سرزمینی است کورزا و کور پرور دیربهر کجای آن که روی نمیدوبهر يك از شهرستانهایش که برویه بجز مشقی مردم کور و مریض تن سالم دیگری نخواهد یافت رو به رفته مردم آن استان را به قسم می توان بخش کرد یکمده کور نابینا اند یکمده مبتلا بتراخم شدیدند که پس از چندی کور خواهند شد و یکمده مبتلا بتراخم خفیف هستند که بعدا تراخم خفیفشان مبدل بتراخم شدید شده بالاخره کور خواهند گردید بنابراین با دو نظر گرفتن مراتب یاد شده خوزستان را میتوان استان کوران نامید البته در بین کوران و مبتلایان بتراخم شدید و خفیف چشم دارانی هم هستند که خواهی نخواهی با وضعیت بد بهداشت که در آن استان دیده میشود مبتلا بتراخم خواهند گردید بیدل جوان سی ساله کوری است که بازدن نی معاش مینماید و اغلب با فواحش و خوشگذرانان اهواز سرو کار دارد

رئیس اداره‌ای بود پس از آنکه هفت روز در اهواز بتوشکذرانی مشغول بود با يك وپوزی شل و ول بمحل مأموریت خود مراجعت کرد بیدیدنش رفتم پس از احوال پرسی گفتم رفیق البته در این مسافرت کوچک بشما خوش گذشته است ؟ گفت نکو نکو بقدری خوش گذشت که هنوز هم خوشم اما اما گفتم اما یعنی چه مگر چه اتفاقی رخ داده است که بشما گران تمام شده است گفت هزار و پانصد تو مان باختم ولی هفت شب تمام باده‌ای از کلر خان اهواز شبها تری بلم و قایق کوچک و روی روضخانه باصفای کارون بتوردن می و عیش کردن باخو برویان و شنیدن نی بیدل مشغول بودیم شنیدنی که بیدل چه کرد بقدری خوب نی مهرد

که نه تنها خانمها بلکه من که مرد بودم او را پشت سر هم میپرسیدم
 گفتم خرج شبهای خوش شما چقدر میشد گفت شبها بتفاوت از صد تا
 صد و پنجاه تومان خرج داشتیم گفتم صد و پنجاه یا صد تومان در شبی
 خرج میکردی و و هله آخر هم هزار و پانصد تومان باخته ای خندید و
 گفت آری چنین گفتند رئیسان چو کرد باید کار گفتم آقای رئیس
 شما دارای هفت سر عائله ای گفت بلی گفتم روزی چقدر خرج داری گفت
 با آمدورفت و مخارج متفرقه روزی صد تومان خرج دارم گفتم در ماه
 چقدر حقوق میگیری گفت ماهی چهارصد و پنجاه تومان گفتم شما در
 ماه سه هزار تومان خرج دارید و ماهی چهار صد و پنجاه تومان حقون
 پس کسری مخارج ماهانه خود را از کجا تأمین مینمائی گفت ای رفیق
 خدا میرساند ما همیشه میتوانیم و میتوانیم و همیشه هم بهیچ حال
 زندگی میکنیم و هر روزه عمر ارزش ندارد که آدم بی عرضه و تنگدست
 باشد مدتی نگذشته بود که در اثر شکایات مردم و کثافات کار بهای
 آقای رئیس کوس رسوائیش در اهواز منتشر شد پرونده سازان ماهر
 پرونده ای برایش تشکیل دادند و مدت دوماه بتهران و این شهر آن شهر
 گشاندندش و بس از اینکه او را خوب دوشیدند پست مهمتری باو دادند
 تا نلافی مافات بشود و بتواند باخاطر آسوده عقب افتادگی های خود
 را جبران نماید روزی دیدمش خوش و خرم گفت رفیق پس از دوندگی
 های زیاد رئیس فلان اداره در فلان استان شده ام اگر شانس بگیرد
 در مدت شش ماه سی هزار تومان بدهی خود را میپردازم و در اثر
 تجربیات گذشته زندگی خوبی بهم زده تأمین آتیه مفصلی خواهم
 نمود زیرا با این حقوق و دله دزدیها زندگی من اداره نمیشود گفتم
 انشاالله مبارك است چشم دزدان کت کلفت روشن

عشق بازی بیمورد اردك با مرغ خانگی

بادلی شکسته و خیالی بریشان از پیاده رو کثیف و پست و بلند و کج و معوج خیابان شیخ بهائی که از حیث اسفالت و دلگشائی خیابان خوبی میباشد عبور میکردم و بکج سلیقگی صاحبان منازل که در دو طرف آن خیابان باروح ساخته بودند میخندیدم زیرا ساختمانهای کوچک و بزرگ بالا خانه های کوتاه و بلند زشت بد نمای دو طرف خیابان صدی نوداز شکوه و زیباییش کاسته است نگرانیم بیشتر از آن جهت بود که اغلب این خانه ها بصاحبان متمول بی فکری تعلق دارد که تارمایی اندیشه شان اجازه نمیدهد قدری از بول خود را خرج صفا و زیبایی دنیای وجود نمایند و بچشمان نیک بین هموعان خود صفا و زیبایی ظاهر بخشند بهر صورت در کنار جوی شاه منظره مغالطه و عشق بازی اردك زیبایی آبی با مرغ قشنگ خاکی و خانگی که از حیث طرز زندگی کاملاً تفاوت داشتند توجه مرا بخود جلب کرد اردك نظر باز و شهوتران مدت پنج دقیقه بسرو كوش مرغ از دنیای آب و عشق بی خبر و رفت و پس از آنکه آتش عشق و کانون شهوتش شعله ور شد و از حال طبیعی خارج گردید بامقار قوی و توانای خود پشت گردن مرغ ناتوان را که از علم شنای اطلاع بود سبقت گاو گرفت و کشان کشان با عجله هر چه تمامتر او را بداخل جوی کشید و بایک چشم بهم زدن بر آبش کرد و روی گرده اش برید و تا لحظه ای دور از نظر شهوت رانان و عشق بازان حسود اسفهان در دل آب عیش و کامرانی نماید و او هم در این اجتماع فاسد بکام دلی برسد مرغ بیچاره هر چه پروبال میزد که خود را از زیر پنجه های قوی و منقار جفای اردك رهایی دهد موفق نمیشد چون دیدم مرغ از علم شنای بهره و و از دنیای آبی بی اطلاع بود، نزدیک است در اثر عشق بازی بیمورد اردك تلف شود این بود که سنگی در آب انداختم و اردك از ترس و بادر اثر افشای عمل زشت خود مرغ را رها کرد و شروع نمود با آب نهامت و خجالت میکل خود را شستشو دادن : من نمیدانم تا کی بایه

این اصرار خلقت در دنیای وجود و این گیتی گهنگال وجوددهنده باشد تا کی باید تجاوز و تمدی بمال و ناموس دیگران در حیات موجودات دنیا وجود داشته و قوی ضعیف را بجرم اینکه ضعیف و مظلوم است آزار نماید و اذیت کند چرا خداوند آنقدر شعور بان اردک آبی نداده است که تشغیمی بدهد مرغ خاکی توانایی اینکه مدتی در زیر آب بماند تا او کام دل برگیرد ندارد و نباید مرغ را بزور و بجرم اینکه ضعیف تر از او است و علم شناسیدانه داخل آب بکشد و با او نرد عشق بیازد چرا خداوند بزمامداران این هول قوی و توانا آنقدر شعور و معرفت نداده است که بفهمند نباید از حدود خود تجاوز کنند و بادولتهای ضعیف تر که علم و توانایی مالی و جانی آنها را ندارند نبرد کنند آخر آنها فکرنمی کنند که علم و حوصله و سیاست و تدبیرشان زیاده از دول ضعیف و کوچک تر است . اگر بخواهند با ضعیف برخلاف اصول انسانیت رفتار کنند بر ایشان اشکالی ندارد خلاصه اگر معنی و مفهوم خلقت روحی است که تاکنون من از افراد دنیا دیده‌ام و می بینم اگر معنی آفرینش اینست که دانایان بر اثر دانایی خود حق نادانان را پامال کنند و برگردان آنان سواری نمایند ای کاش کره ارض واژگون میگشت و باین ژنده‌گی سراسر زور و قلعه‌ری و توحش خاتمه میداد



زری در زندان اهواز

در یکی از شبهای فصل بهار سال ۱۳۲۵ در شوشگرودر خانه فاحشه ای بنام محترم جوانی را بوسیله تریاک متعاطی با عرق مسموم مینماید و در ساعت سه بعد از نصف شب جسد او را در کوچه میاندازند و در ساعت شش صبح مردی بداره شهربانی اطلاع میدهد که جسد جوانی در فلان کوچه افتاده است اداره شهربانی قبل از اینکه در محلیکه جسد افتاده بوده است تشریفات قانونی را بعمل آورد جسد را بداره میآورد و رئیس بهداری و بهداشتار شوشگر را از جریان امر مطلع میکند رئیس بهداری جسد را معاینه و در صورت مجلس قید مینماید که جوان متوفی بوسیله سم کشته شده است در ساعت هشت صبح جوان را دفن و غائله را میخوابانند اما تا مدت ده روز فوت ناگهانی جوان فعالی که در شرکت نوین یاد آبیاری شوشگر عملیاتش مورد رضایت اهالی بود اسباب ناراحتی فکرمده و افراهم کرده بود . از آنجائی که همیشه دست انتقام خواهی نشواهی کلون جنایت کاران را میگیرد و سزای اعمال ناپاکشان را در دامن کثیف و جنایت کارشان میگذارد و اثر فداکاری و جدیت عده ای خیر خواه علت مرگ نابهنگام جوان ناکام کشف گردیده . برای اینکه بار دیگر دل پدر و مادر داغ دیده اش را داغداران نمازم از ذکر نام این جوان خودداری مینمایم و نیز چون اقداماتی که برای کشف قتل شده است طولانی است و عاثره بر این ممکن است از اصل موضوع خارج نماید این است که فقط در این مقاله مختصری از شرح حال زری واکه یکی از متهمین بقتل آن جوان محسوب شده بود و برای اولین بار در دوره زندکیش زندان اهواز افتاده بوده است برای شما میفرستم . متهمین دو نفر زن و دو نفر مرد بودند یکی از آن دوزن زری نام داشت که هیچ

همان شب که قتل واقع شده بود باهواز فرار کرد پس از اینکه جریان قتل آن جوان بدارات صلاحیت دار اهواز گزارش داده شد باز پرس با کد امنی بشوشت آمد و نیز پس از مقدمات بازجوئی و تشکیل داهن پرونده مفصلی سه نفر متهم دیگر را توقیف کردند و باهواز فرستادند و بزندان افکنده بعد از سه ماه شنیدم که زری را در دزفول دستگیر کردند و بزندان اهواز برده اند روزی بایدر مقتول برای دیدن هیکل و سیمای وحشتناک قاتلین و مخصوصا دیدن ریخت و هیکل زری که در اثر مفقودالانرا شدن او بازجوئی و تحقیقات پرونده را کد مانده بود بزندان اهواز رفتم . موقعیکه در زندان اشک چون سیل از دیدگان پدر مقتول سرازیر شده بود و دامن پر حسرت و دافعه دیده اش را تر میکرد و با سه نفر از مقتولین در گفتگو بود . زری دست مرا محکم گرفت و گفت ترا بشما بدادم برس من بیگناه و بدون جهت بزندان افتاده ام من اور الزمان و دل درست میداشتم اور فیک صمیمی من بود و شروع کرد بگریه کردن و زاری نمودن

زری زن متوسط القامه بود نسبتا چاق و سبزه بانمک بود صورتی بهن و چشمانی درخشان و گیرنده داشت موهای سیاه و صافش که از ساده اولو حی حکایت میکرد بسیار دلنشین بود لبهایش در اثر ترس خشک و دندانهای مرتبش در اثر خشکی دهان حالت مخصوصی بخود گرفته بود خوانندگان عزیز زری هم از دختران بدبخت و سیاه روزی بود که در حسرت و تنگه سستی و نامرتب بودن وضع زندگانی روزانه که صدی هشتاد دختران این کشور بآن مبتلا میباشند و ناسازگاری شوهرش و همچنین راه یافتن دلالت محبت یا مجوزهای بخانه او از شوهرش طلاق گرفته و در عالم فحشا قدم نهاده بود زری هم یکی از دختران تیره روز و بدبختی بود که در اثر تلقینات و زبان ریزیهای بیرونی که بخانه او راه یافته بود باین وادی هم انگیز و وحشت را داخل شده بود یقین داشته

اگر در این جامعه قاسد این قبیل دلاله‌های مثبت و تردست وجود نمی داشتند اینقدر دختر های بی‌لوا و فقیر ایرانی براه نا بودی و باین سباه چاههای خوفناك وارد نمیشدند و زری هم تمام مرك میتواندست بازندگی غم بار شوهرش بسازد و با نان خشك بخور و نه‌ری دو روزه عمر خود را صبری نماید ولی چه توان کرد بقدری فساد و گمراهی بی‌مصمتی و هتك عفاف در شتون اجتماعی ریشه دوانده است که اگر روزی هزار کتاب سودمند اجتماعی در این قبیل جنایات بنویسند فایده بخش نخواهد بود زیرا اصلاح اینگونه امور خانما نسوز باید بوسیله ملت و دولت صالحی انجام بگیرد که متاسفانه در کشور ماملتمان بقدری خرافات پرور و کمراه و موهوم پرست و فاسد بی غیرت و خوش گذران شده است که شاید در آینده نزدیکی نیست و نابود شود و دولتهای تند گذرمامم بقدری دور بروز عوض و بدل میشوند و بقدری بی‌حالی و بی فکری از خود بروز میدهند که بهیچوجه نباید باساس و تشکیلاتشان امیدوار بود بهر صورت وضع آشفته و زندگی ناجور و طاقت فرسای ، ایرانیان بسیار وحشت‌آور و خطرناك شده است تا بعداً چه شود .

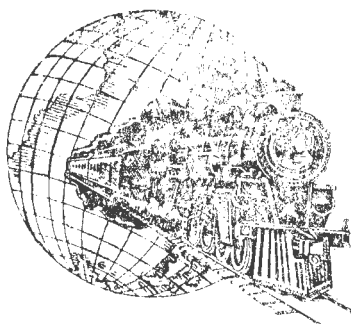


آخر منهم مسلمان و ايرانيم

نیم ساعت از شب گذشته بود زنی در کوچه چینی زدو باقرار نهاد زنان و مردان و بچه ها، یک صدای جیغ و فریاد او را شنیدند همه بکوچه دویدند . منهم بنوبه خود از خانه بدر آمده بکوچه رسیدم تا به بینم این فریاد غیر مترقبه از کجا و سبب این جیغ دلخراش چه بوده است . آن تنومندی را دیدم که بزمین نقش بسته و انبوهی زن و مرد دور او از دحام مینمایند يك زن کاه گل بدماغ او می گرفت و زن دیگری دما برایش میخواند از مردی پرسیدم زنی که جیغ کشید کی و سبب فریاد او چه بوده است گفت این جوان چند دقیقه پیش در اول کوچه غش کرد و غلطید و خرخر کرد تا باین جا رسید دیگر آن حال رفته است و باین نحو که می بینی دارد جان می کند : آن زن که جیغ کشید می خواست از این کوچه بگذرد موقعیکه دید این جوان بیچاره در کوچه افتاده است و خرخر عجیب و غریبی مینماید و دست و پا میزند از ترس جیغی کشید و غش کرد و فلا در فلا خانه بیهوش افتاده است : جوان فقیر دارای قدی بلند و هیكلی موزن : بازوان قوی و رانهای چاق و ورزیده بود بادستمال کثیف و مقدوسی روی سر و چشمان خود را بسته و با پارچه پوشیده و باره باره می سترورت کرده بود مانند چوب خشکی روی شانه راست افتاده بسان شیر خستناك كه چنگال خود را برای حریف باز گذاشته انگشتهای خود را باز و خمیده نموده بود بهیچوجه تكان نمیشورد و بهیچوسیله حرف نمیزد موقعیکه فهمید شاهکارش گرفته و میتواند خوب از موقع استفاده نماید تكالی خورد و گفت آخر منهم مسلمان و ايرانيم از سرما خشك شدم بمن رحم کنید طرز بیان و صدایش بقدری ضعیف و لرزان بود که در وهله اول و دوم وحتى صدم کسی ملتفت نمیشد که چه میگوید

كم كم صدای خود را بلند کرد و واضعتر استغاثه نمود زنی برایش
 يك پیراهن آورد مردی ده ریال پول باو داد ابتدای امر از مشاهده
 احوال رقت بار آن جوان و شنیدن جملات تأثر آوری مانند ای بیچاره ای
 بدبخت ای فلک زده و سیاه روز آخ به بینید چقدر خشك شد كه
 دقیقه بدقیقه بین تماشاچیان رد و بدل میشد ساعت برآشفته حال و پریشان
 خیال گردیدم ولی طولی نکشید كه جوانی رسید و بدون مقدمه گفت ای
 قلان قلان شده دوباره از زندان بیرون آمدی و این معرکه را اینجا برپا
 نمودی می خواهی سوراخ و تقبه های این كوچه را پیدا کرده دستبرد
 بمال مردم بزنی پاشو پاشو تازیر پا لكه كوب و لهت نكرده ام تماشا
 چیان تمام اروضع غم انگیز این فقیر جوان و اطلاعات و جملات زننده جوان
 تازه وارد مات و مبهوت شدند هر کدام با عجله تمام میكفند مگر این
 فقیر كیست جوان شرح و حال این فقیر حقه یاز را موبو برای آنان بیان
 نمود و اضافه كرد كه این جوان فقیر باین هیکل ورزیده تربیت شده
 استادان فن حقه بازی و مكتب داران دزد پرور این اجتماع فاسد می
 باشد این جوان مدت بیست سال است كه هراین كشور دزد بازار از
 این راه نان میخورد و میخوراند و شروع كرد بگفتن جملات حقیقت آمیز
 و شور انگیزی كه من از فاش كردن حقایق و نوشتن آن باك دارم و برا
 در این كشور بآنان كه حقایق را بنویسند و حرفهای حسابی را بگویند
 خوش بین نمیباشند بهر صورت با يك سیلی آبدار جانانه ستون آهنین را
 از زمین بلند و بهر كت انداخت خواهی نخواهی او را از كوچه خارج و
 بدست یكنفر پاسبان داد موقعیكه پاسبان جوان فقیر را با عجله هر چه تمام
 تر میبرد با هم صحبت و گفتگویی داشتند ولی میدیدم موقعیكه با هم و
 با عجله میرفتند همان جوان كه مانند سنگ بزمین چسبیده بود و
 تكانی بخود نمیداد همان جوان كه بارای يك كلمه حرف زدن نداشت خیالی
 تند راه میرفت و بچابکی صحبت میكرد پیش خود گفتم ملت دهجده میلیونی

که سیوده میلیون آن لاشخور و طفیلینخوار باشند ملت هیجده میلیونی که
دومیلیون آن غب و روز زحمت بکشد و برای شانزده میلیون مفتخور
خوراک و پوشاک و وسایل آرایش و رفاهیت فراهم سازند بیش از
این از جوانان آن توقع نباید داشت



در شهری که جن زنهارا میبرد

مدت پنج روز بود که در شوشتر همه عجبی برپا شده بود
مرد وزن کوچک و بزرگ هر کدام که بهم میرسیدند پرسشهایی میکردند و
از این اتقان شکفت انگیز در تعبیر بودند یکی میگفت او را دیدند
و دیگری اظهار میداشت که او را کشته‌اند بالاخره عقل کسی بجائی نرسید
ولی شایع بود که جن او را برده است مامورین جن گیر شهر بانی و
بخشداری سخت در تعقیب اجنه بوده برای پیدا کردن زینب زن قصاب
شوشتری در جنب و جوش افتاده بودند وقتی از نهایت که در منزل قصاب
بودند میپرسیدند زینب کیجا است؟ میگفتند با اجنه سروکار داشته شاید
جنها او را برده باشند و نیز موقعی که از شوهرش سؤال میشد با کرب و
زاری و حالت رقت آوری میگفت بدادم برسید زنم را را بودند (نیکه در
منزل قصاب بوده است گفته بود زینب مثل هر روز سرو صورت خود را
شست و پاکیزه کرده و لباسهای نو و زینت آلات فراوان پوشید و از صبح
داخل سرداب خانه شد ولی این دفعه اثری از او پیدا نکردند از قرار معلوم
جن گیران شهر بانی رئیس اجنه را احضار و پس از روشن شدن قضیه با
دریافت نصف طلا آلات زینب و حق و حساب زیادی پرونده را مسکوت
و رئیس اجنه را مرخص کردند روزی مدیر دبستان مهدی آباد شوشتر
با اداره فرهنگ مراجعه و گزارشی داد که متن گزارش چنین بود عصر روز
شنبه در کنار رودخانه قدم میزدیم از دور مشک پر بادی روی آب رود
خانه نظرم را جلب کرد وقتی مشک نزدیک شد بنظرم رسید که شاید
جسد آدمی باشد چند نفر شناگر حاضر کردم و چند ذی را از آب گرفته ایم
کدخدا و معتمدین ده از این قضیه باخبر شدند جسد فعلا در کنار رودخانه
است و یک جفت النگو طلا هم در دست دارد ولی مقداری از گوشت

بدنش را ماهی ها خورده اند فوراً اداره بخشداری و ژندارمری از این
 واقعه مطلع شدند پس از معاینه معلوم شد که آن جسد زن قصاب
 شوشتری بوده است صورت مجلس قانونی تنظیم و پس از تشریفات قانونی
 جسد را بختک سپردند و پرونده ناقص شهربانی و بخشداری تکمیل و ر
 ضمن بسته شد قصاب بیچاره هر قدر توی سرش میزد که بابا زن مرا
 اجنه برده است منی که سوء نظر بازفت من داشته اند او را برده اند
 و مفقود زیادی طلا همراه او بوده است جن گیران شهربانی و بخشداری می
 گفتند بطوریکه از رئیس اجنه تحقیق شده است اظهار میدارد جن تازه
 واردی او را برده است و خفه کرده و در آب انداخته است و نهیلا ما دسترسی باو
 نداریم و بیش از این نمیتوانیم با اجنه در چنك و مستیز باشیم اگر خواهی
 بیش از این ما را ناراحت کنی و امید داریم خودت را هم ببرند قصاب
 بیچاره بالحنی تأثر آور گفت بابا من اصلا زن نداشتم این هگفت و از
 در اداره خارج شد



تشویق و تقدیر - توبیخ و مجازات

در کشوری که خوب و بد . بی شرمی و وقار خیانت و باکدامنی در نظر زمامداران و متصدیان امورش یکسان باشد جز بدنامی و فضاحت چیز دیگری در آن کشور دیده نخواهد شد .

عقل سلیم اجازه میدهد که همیشه به کاران و انجامش بدو نیکوکاران را بچشم نیک بنگرند . وجدان پاک حکم میکند که بدکاران و خائنین را مجازات و مردان پاکدامن و نیکوکار را بنیکوترین طرز تشویق نمایند و پاداش دهند بنا بر این طبق حکم وجدان و دستور عقل سلیم باید هر کس در هر مقام و شغلی که هست اگر عمل نیک انجام داده او را تشویق و تقدیر نمایند تا از بالا پیوسته بعمل نیک خود ادامه دهد و در ثانی چون بشر بتشویق و امید زنده است برای تشویق و پیشرفت کارش او را تشویق و تقدیر کنند و اگر هم کار ناپسند و زیان بخشی انجام داد او را توبیخ و مجازات نمایند تا دیگران از دیدن پاداش نیک یا سزای عمل بد حساب کار خود را کرده دیگر گرد اعمال ناروا نگردند ولی متأسفانه در کشور ما قضیه بعکس شده بدین معنی که نیکوکاران را هلسره و از زندگی بیزار مینمایند و خائنین و بدکاران را بارتکاب اعمال بدو شرم آور تشویق میکنند و بطور کلی دزد و خائن را میپروانند و پاکدامن و مبین پرست را خفه مینمایند : بهر صورت مردم این سوز و غم خوش آب و هوا از زندگی محنت بار امروز خود ناراضی بوده شب و روز قرواند میکنند و نزد هم درد دل مینمایند ولی هیچکدام هم حاضر نیستند در مقابل این تبعیضات و حق کشی ها مبارزه نموده لیاقت خود را نشان بدهند و حق خود را بگیرند شما درست دقت نمائید بینند در کلیه شئون اجتماعی ما کدام يك از اعمال روزانه زمامداران یا متصدیان امور این کشور از روی اصول و اسلوب درست و با برجا انجام میگیرد و کلاً تمام تعلیمی و ذرا تمام فرمایشی رؤسا تمام متکی بیارنی معاونین و سایر متصدیان دیگر چه عرض نمائیم . البته بین این تحصیل شدگان و

فرمایشها عده‌ای در سفکار و دلسور هم پیدا می‌شود ولی چون در اقلیت هستند اعمال نیکشان جلوه و صدائی ندارد .

خوانندگان عزیز موقعی که کارمند یا مأموت پرست دیگری ببینند که خدمات و پاکدامنی او در بازار دنیای امروز به پیچوجه ارزش ندارد . زمانی که کارمند یا نوع پرور با الهامانی دیده احترام و تشویق و تقدیر همکار دزد و خائن قمار باز و دانه الخمر بی شرف و بی آبرویش و باد تراست و هر چه بیشتر در صحت کاری بنماید و به حیثیت و آبروداری پردازد زیاده‌تر درمانده و بیچاره‌تر خواهد بود .

وقتیکه مردان پاکدامن و شجاع می‌بینند که گاهی در اثر ابراز لیاقت و درستکاری تقدیر میشوند و رفیق نادرستان را هم در اثر خیانت و کثافت کاری و حق و حساب دادن بهمان مضمون تقدیر و تشویق مینمایند و بقول یکی از پهلوانان اصفهان هنگامیکه پهلوانان می‌بینند پهلوانانیکه به تهران می‌روند و در مسابقات اول میشوند و گرفتن مدال مفتخر می‌گردند نوع همان مدال را هم به پهلوانانی که در مسابقات شکست خورده اند میدهند . خلاصه زمانی که جوانان و مردان درستکار می‌بینند اختصاصی که همیشه در مقابل ما فوق نا قابل خود تسلیم بوده حتی او امر نامشروع او را انجام میدهند قهراً و همایشان . مقام و پشتکارشان مستترم تر و مهمتر است از زندگی بیزار شده بایک دنیا ناکامی و یاس بزندگی خود ادامه میدهند و بزماد و افت اشتباهکار و ذوق و شوق کش خود نفیرت می‌فرستند و باطل و نمان (دلا بسور که سوز تو کارها بکند) با انتظار روز انتقام و زمان مجازات و مکافات چشم میدورند و انتظار میکشند و غافل از اینکه الان انتظار آمدن الموت نمیدانند که انسان برای زندگی آبرومند آفریده شده است بیچارگی و عجز و لایه کار کم جرم‌تان و بزدلان است یا زندگی آبرومند بامرک مردانه - با اراده‌های آهنین باین زندگی غم‌زار و تشکین باین بیمدالتیها و حق کشی‌ها ! باین رسوائی‌ها و بدنامیها خاتمه دهید و با یک جنبش مردانه خود را بدنیای نیکنامی و سعادت وارد سازید . -

معرفیه نامه حسابداری

کارمند محیل و کرصنه خدا نمیشناسد از ایمان
و درصقکاری و حیثیت ملی سر در نمیآورد

مدت یکسال است که کارمندان بیچاره دولت دچار شك و تردید عجیبی شده بایاس و امیدی جان گاه برندگی غم انگیز خود ادامه داده و میدهند زمانیکه ببینید دارای رتبه هائی بوده و یا دریافت پول ما به التفاوت آتش رتبه ها میتوانند برندگی محنت بار خود تا اندازه ای سرو صورتی بدهند بسیار خوشحال میشوند و وقتی که میشوند صدور اینگونه بایه های ژانبی احمقانه و بلا محل بوده است سخت غمگین میکردند گاهی که سرو صدا بلند میشود که مجلس و دولت بفکر کارمندان افتاده و میخواهند تصویب نامه های دولت گذشته را تصویب و حقوق حقه آنان را بپردازند در آسمان خیال کاخ میسازند و گاهی که در جراید میخوانند وزیر دارائی و هم چنین و کلاهی تحمیلی مجلس با صدور این گونه تصویبنامه و بایه ها مخالفت نموده اند بایه های کاخ خیالی را با شعله های شرر بار آتش میزنند خلاصه نه توانائی انتقام دارنده باری کلام میسوزند و میسازند دم بر نمی آورند بهر صورت وضع رندگی شان بسیار اسف آور و رقت بار میباشد خدا باین يك مشت مظلوم دست و پا رحم کند اصولا طرق تشکیلات و جریان استخدام کاملا غلط و پرداخت حقوق کارمندان غلط اندر غلط میباشد زیرا کارمندی که داوی هشت نفر غایله بوده و بنبر از دریافت مابه التفاوت بایه های خورد راه و مراواتزاق دیگری نداشته باشد اگر بموقع حقوق بااضافات او را نپردازند

چه خواهد کرد البته خواهید گفت دزدی و خیانت منهم همین حرف را مهونم و باین زمامداران نالایق نفرین میکنم که با احکام رسمی سند خیانت و دزدی: بی ایمانی، بی آبروگری بکارمندان دولت میدهند ملاحظه بفرمائید کارمند بیچاره ای که پس از چند سال گرسنگی بیابان بالانری ارتقا می یابد چرا باید اینقدر او را در دست اندازهای معرفی نامه حسابداری یا سوهان عمر او بالا و پایین ببرند ؟

چرا اول چاه را نمکشند و بعد منار را بهزدند : اگر اعتبار ندارند چرا رتبه صادر میکنند و اگر رتبه میدهند چرا فوراً معرفنامه اش را صادر نمی نمایند و اینقدر قروقمیش میآیند ؟ سه سال انتظار رتبه داشتن و دو سال بانتظار صدور معرفنامه بسر بردن و مقی برای کارمند در مانده باقی نمیگذارد مگر کارمندان بدبخت روی گنج قارون نشسته اند سوار از پیاده خیر ندارد و سیر از گرسنه کاش اختیاری داشتیم تا آنانکه در این کشور آقائی مینمایند و با پرداخت حقوق ناچیز کارمند مخالفت میکنند برای مدتی از تمول محروم مینمودم و بیسکی از دهات کثیف بماموریت بر میکردیم و آنان را گرسنه گذارده دو سال بانتظار معرفنامه حسابداری می نشاندم تا به بینم چطور این شکم گنده های دهان گشاد انجام وظیفه مینمودند خلاصه آقایان و کلای مجلس آقایان و زوای دلسوز کارمندان معیل و بیچاره خدائی شناسند کار بدبخت نمیتواند در مقابل خواهشهای دفت و چاه اش و نان و لباس آنان سر تسلیم دو برابر مقام ایمان و درست کاری فرود بیاورد او هر طور هست دزدی و خیانت به بی حیاتی و وقاحت سر و سروران را فراهم خواهد کرد اینقدر بیمه الی و مسامحه در اینگونه امور حیاتی جایز نمیشد اگر خواهان حیثیت و شرافت و ملیت خود هستید این قوانین و مقررات بوج و ذیر ورو نمائید و اموقانون کارمند پروری تنظیم کنید الان يك عده از همین کارمندان چه در تهران و چه در شهرستانها در اثر حق کثی و پشت پا بقانون و وجدان زدن بگرفتن اضافات و ما

به التفاوت ترفیحات خود نائل نشده‌اند این تبعیضات روح کش مابقی
 کارمندان را بسیار دلسرد و حتی از زندگی سیر کرده است مگر کارمندی
 که در رأس اداره و یا شعبه‌ای واقع نشد و یا بول و بارتی نداشت باید
 از حقوق حقه خرد محروم گردد اگر این مقررات و قوانین چنانکه در قاموس
 انسانی و وجدان ثبت شده است ماحرفی نداریم و اگر از طرف زمامداران
 این کشور ناشی میشود خدا چنانشان را بگیرد تا از شرشان راحت شویم



در انتظار شبهای پنجشنبه اصفهان

هر کسی را هوسی در سر و کاری در پیش
در عالم وجو د فکر و اندیشه . ذوق و سلیقه . مذهب و عقیده آراه
است . یعنی وقتی که کودک بست رشد رسید و در دنیای پر رحمت اجتماع
با نهاد خواهی نخواهی یکی از تعلقات زندگی پای بند میشود و در
دنیای پرابهام و دو عین حال پر شوق و امیدی مشغول و سرگرم میگردد :
بطور کلی و بمصادق شعر معروف

متاع کفر و دین بی مشتری نیست گروهی این گروهی آن بستند
یکی بدین و مذهب سرگرم بوده در عالم امکان تمام لذات
دنوی بشت با میزند و روزگاری عمر شیرین خود را بفر گرفتن و عمل
نودن اصول و آداب مذهبی میکنند و پاداش اعمال خود را در
دنیای دیگری خواهان است .

دیگری دین را بدینا و مال فروخته شب و روز وقت خود را برای
کرد آوردن مال و ثروت تلف مینماید و از هیچگونه حق و باطل
نیرنگ ، و تقلب ، دزدی و خیانت ، احتکار و بیشمرمی باکی نداشته
بدینا از دریچه چشم طماع خود مینگرد .

و آن یکی به عشق زنده بوده با امید دیدار و وصال معشوق در عالم
وجد و شعف و خواب و خیال دقایق عمر خود را بسر میبرد و لحظه ای
نمیگذرد که در آسمان یاس و امید مجموعه عشقهای باک و احساسات
محبت آمیز خود را پشار و بود سرو جان زینت داده هدیه های ناچیزی
در طبق اخلاص نگذارد و در پهای دوست نیفکند . و آن دیگر بوزرش
علاقمند بوده با بکار بردن دستوره های ورزشی روز و شب بجسم خود نیرو
و باندام خویش زیبایی میدهد تا در عالم ورزش اول شده در برابر قهرمان
جهان سر افراز باشد .

دیگری هم بدانش و فرهنگ میل داشته شب و روز بیروانه سان بدور
 شمع کتب سودمند طواف میزدند و انقدر خود را بفرافرا گرفتن علوم مشغول
 میدارد که گویی از عالم هستی بی خبر است منهم به شق میهن زنده ام
 منهم دوست دارم میهن عزیز ما یعنی کشور باستانی ایران بترقیات و دوافذ و نوا
 نامل گشته انقدر بزرگ وقوی گردد که ملل دیگر در مقابل عظمت
 و بزرگیش سر تعظیم و تکریم نرود آورند . آرزو دارم که بودجه و
 وارتش و تشکیلات اداری کشورمان از دیگر ملل متمدنی جهان عقب نر
 نباشد . دلم میخواهد ارتش ما از هر جهت بقدری قوی و مقتدر گردد
 که در دنیا نظیر و مانند نداشته باشد . مایلیم فرهنگ و بهداشت و کشاورزی
 کشورمان در عالم بالاترین مقام را دارا باشد . آرزو دارم فقر و
 بیچارگی . دزدی و غارت . بیسوادی و نادانی . از کشورمان رخت بر بندد
 و یک کشور بیکانه می مسافرت نماید خلاصه لحظه ای نمیگذرد که نقشه های
 عالی اصلاحی و راهنمای ترقی و تعالی کشورمان در جلو چشم مجسم
 نشود و ای چه باید کرد باید چنین نموده و چنان کرد و چاره چیست —
 لیکن چه چاره ای که با من تنها نمیشود .

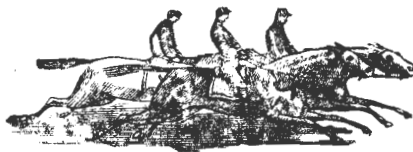
بر صورت برقرار نمودن دستگاہهای فرستنده . رادیو لشکرهای
 ایران برای ارتباط و آشنائی ملت با ارتش نیرومند و جوانش هم یکی
 از آرزوهای من بود .

دوست دارم دو هفته به دستگاہهای فرستنده لشکرهای ایران
 گوش بدهم و از شنیدن برنامه هر کدام لذتی ببرم ولی در بین تمام
 شب پنجشنبه و بیشتر دوست دارم زیرا بقول سرکار سروان زاهدی
 گوینده رادیو اصفهان . آشنا داند صدای آشنا با شرح دل سوخته
 را سوخته دل داند و بس دو ایام هفته هفت روز تمام در عالم انتظار
 بسر میبرم و انگشت شمار روزهای هفته را می شمارم تا بلکه زودتر
 شب پنجشنبه فرا رسد و از شنیدن برنامه فرح انگیز رادیو ساعتی را

باغچه و خوشی بگذرانم هنگامیکه گوینده رادیو اصفهان نتیجه مسابقات ورزشی و افتخاراتی که ورزشکاران قهرمان این استان نصیبشان شده اظهار میدارند چنان ذوق و شوق بمن دست میدهد که خود بخود می‌خندم و کف می‌زنم *

زمانی که دو عزیزگان خوش نوای دیبستان و دبستانهای اصفهان سرودهای مهیج اصفهان و ایران را می‌خوانند از سر ذوق می‌خندم و از فرط خوشی اشک غم از دیدگانم سرا زبر می‌گردد موقعیکه تاج با آواز روح بخش و دلنشین خود اشعار شیرین سعدی را می‌خواند و نوازندگان خوش قریحه اصفهان با بکار بردن ابتکارات موسیقی خود می‌نوازند تمام خستگی و غمهای روزانه ام برطرف می‌گردد و لحظات شیرینی را طی می‌نمایم *

خلاصه من باین دستگاه فرستنده رادیو علاقه مند و آرزودارم در هر هفته برنامه شیرینی شیرین تر گردد و شنوندگان خود را راغب تر نماید .



بامدادی امید

قشون نیر و مند و وظیفه با تجهیزات کامل بفرماندهی

ژنرال وجدان بخاک ایران حمله کرد

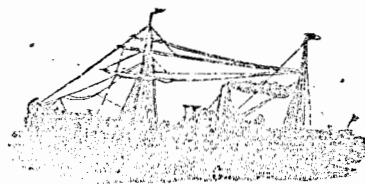
مدتی بود که خبر گزاریهای عرش برین و گویندگان زبر دست دستگاههای فرستنده آسمان خبر میدادند که قشون مبارز و سر سخت وظیفه با تجهیزات کامل و وسایل جدید جنگی بفرماندهی ژنرال وجدان بخاک ایران هجوم خواهد آورد ولی کی باور میکرد و کدام بی وجدان و وظیفه ناشناسی بود که بفکر روز انتقام بیفتد . آنقدر بی وجدانان و وظیفه ناشناسان . خائنین و دزدان دل و دین و ملک و ملت شنیدند و این خطر بزرگ را بهیچ انگاشتند تا آمد بسرشان از آنچه می ترسیدند و بروز کارشان رفت آنچه که نباید برود . بامداد جمعه بی بود که یکی از منابع رسمی و خبر گزاریهای طرفدار استقلال ایران خبر حمله ناگهانی قشون وظیفه را بخاک ایران منتشر کرد و از انتشار هجوم برق آسا پشت خائنین و وظیفه ناشناسان بلرزه در آمد . دوساعت انتشار خبر حمله دستگاههای بی سیم بکار افتاد و ژنک تلفنها بصدا درآمد . طیاره ها پرواز در آمد . ماشینها براه انداخته شد در شهرها غوغا بپا خاست و در کوچه و خیابانها محشر بر پا گردید . مجالس سری سیاستمداران خائف . وطن فروشان سود پرست و بی ایمان تشکیل کنسولگریهای دولتی بگاه پناهگاه . و کلا . وزراء و مامداران . سرداران دزد و خائن و پولداران بی وجدان گردید چمدانها بود که از جواهر آلات و ماشینها بود که از اجناس لطیف و ظریف بر شد . دسته ای میهن فروش و چپ نما رو ب شمال و گروهی برده و انگلیسی پرست سمت جنوب و عده ای

بولدار وشکم گفته و بی بدوبار بجانب آمریکا نظر افکنده میخواستند
 ائو چنگال تیز عقابان انتقام و از نیش دندانهای زهر آگین شیران شده
 مکافات و از نوک سنان جانستان فرشتگان وجدان و نهیب مرك و ریشه آور
 وظیفه جان سالم بدر برده مابقی عمر ننکین خود را بانك و بدنامی در
 پناه پرچم بیگانگان سپری نمایند • ولی افسوس که دیر شده مجال
 اندیشه و فرار برای آنان باقی نمانده بود زیرا در اندك مدتی و بدون
 اینکه وظیفه ناشناسان بتوانند فرار یا مقاومتی بنمایند قشون منظم و مرتب
 وظیفه خاک ایران را اشغال و تمام شهرها را بتصرف خود در آورد •
 بگیر و بند شکفت آوری در تمام شهرها روی داد تمام مجرمین و خیانت کاران
 میهن فروشان و وظیفه ناشناسان و مسببین قتل و بیچارگی ملت و نجاتده ایران پیا
 میز مجازات بسزای خطا کار بها و خیانتشان رسیدند • ولی از اینجا ای که فرمانده قشون
 رشید و وظیفه ایران پرست بود و میدانست که ایرانیان مدعی نودونه بیسواد و
 بدبخت در اثر مشاهدات روزانه اشتباه کاران و گمراهان که زمداران
 و مسئول اداره عمومی ایران بوده اند راه و رسم زندگی و وظیفه شناسی
 را گم کرده اند سزاوار ندید که خطا کاران را یکی پس از دیگری
 از دم تیغ بران مکافات بسزای فراموشکاریشان برساند • بهین جهت دستور
 داد سربازان فدا کار وظیفه لباس زیبا و مقدس سربازی خود را بایرانیان
 صدی هشتاد و نه و گرسنه بپوشانند و خود پس ائو این شاهد کردار و
 رفتار و گفتارشان باشد • پس ائو انجام این کار نیک همه ایرانیان خوشدل
 و شاد بخانه خود باز گشتند و از اینکه لباس زیبای وظیفه را بتن کرده خرسند
 و خندان بودند • بامداد روز بعد هر کس با چهره بشاش و قلبی پراز مهر
 و وفا بدنبال کار خود رفت و بدون اینکه کوچکترین لغزشی در کارش
 پیدا شود به دستور وجدان انجام وظیفه مینمود • اقتاب با اشعه زرین
 خود بآسمان پاك و وجه آور ایران جلوه دلنشین داد کوه و دمن
 دشت و چمن • سر زمین باستانی ما سبز و خرم گردید • شهرها آرام و
 طربزا و دهات پاکیزه و روح پرور • و کیل و وزیر • مدبر کل و رئیس

کارمند و خدمتگزار • تاجر و کاسب • بازاری و صحرانشین • رعیت و
 و کارگر . دهقان و ده‌نشین همه با خاطر آسوده بادر دست داشتن برنامه
 زندگی آبرومند بوظیفه مقدس خود آشنا شده بدون کوچکترین
 نظر شخصی و خیانت بکار خود سرگرم گردیدند و در اثر آشنائی مردم
 بوجدان و وظیفه کارها در کوتاه‌ترین زمان انجام می یافت و همه از
 این طرز فعالیت و درستکاری خرسند بودند . هیچکس مرتکب خطا و
 اشتباه نمیشد . درد کانه‌های حقه بازی و شیاهی . کلاه برداری و دزدی
 بسته شد . کلمات مهر و وفا . تقوی و پرهیزکاری . اتحاد و برادری
 راستی و امانت . حسن سلوک و کمک . مردم داری و نوع پروری و
 همدردی کلمات خداستندانه‌ای که در قاموس زندگی ایرانیان وجود نداشت
 در بین مردم متداول گردید . بوی عطر جان بخش حقیقت و صفا فضای
 آسمان شفاف ایران را فرا گرفت . چرن در آن چشن ملی و انقلاب
 فکری مردم راه و رسم زندگی را خوب یاد گرفته بودند تمام مشکلات
 زندگی شرم آور ایرانیان عوض شد عدالت اجتماعی . تعدیل ثروت .
 شایستگی مقام و کار . وضع خرید و فروش و رعایت انصاف و عدالت در
 سراسر ایران رواج پیدا کرد . گرسنه‌ها سیر و بنوائی رسیدند متمولین
 بکمک بیفویان و یتیمان بر خاصه‌مند . و کلاهی حقیقی بمجلس رفتند .
 رؤسا و زمامداران امور با انتخاب بجای برگزیده شدند . در زندان خانه‌ها
 و شهر نوها بسته شد • مردم بیسواد بفرصت تحصیل افتادند و در آموزشگاهها
 نام نویسی کردند عمارات و بنا و مجلل اغنیا و آموزشگاهها و مؤسسات
 خیریه تبدیل شد • بی خانمانها صاحب خانه و بیکاران بکار گمارده شدند
 شهرهای خراب آباد و راههای خراب اصفالته شد . در هر شهر و دمی
 کار خانجرات زیاد دایر و وسائل اولیه زندگی ایرانیان را بانرخ ارزان
 دودسترس آنان گذاروند رعیت از مالک و کارگر از کارفرما راضی
 شد . مردم مالیاتهای خود را با کمال میل و رغبت پرداخته بود چه دوله

سرشار شد و کارمندان گرسنه و بی خانمان میرو سعادت‌مند گردیدند .
 دانشمندان و مردان شرافتمند میبخت پرست زمام امور فرهنگ را در دست
 گرفتند : در هر شهر و دهی صدها بیمارستان بوجود آمد رعیت بی بند و
 و بی نان دارای انبارهای سرشار گندم و وسایل زندگی شد . تمام زمینهای
 بایر صبز و بارور گردید . سدها بسته شد و کارخانجات برق سراسر ایران
 را روشن کرد خلاصه نور ایمان و فعالیت ایران تاریک را روشن
 و آفتاب سعادت و نیکبختی ایران نوین را نورانی نمود و آوازه شهرت و
 افتخار سرزمین ایران باستان و مردم با استعداد و موقعیت شناس او افکار
 جهانیان را بشود جلب کرد .

با انتظار آن روز می نشینیم و بزنگی پریش
 امروزه ایرانیان وظیفه ناشناس اشک غم میباریم



از دریچه چشم چرچیل بکشور ایران بنگرید

آرژو داشتم ساعتی از دریچه چشم طماع چرچیل بانگست وزیر سودپرست بریتانیا که سالیان دراز در سرزمین نفت 'زای مازندگی کرده مدت پنجاه سال او هموطنانش ملت رنج دیده مارا اسیر امیال وحشیانه خود کرده اند بایران عزیز بنگرم . بدنبال ابن آرزوی دیرین خود می اندیشیدم و برای لحظه چشم بر هم نهادم ولی دیری نگذشت چشم کشودم اما از مشاهده حال و موقعیت خطرناک خود پلرزه افتادم زیرا در همان روز که میبایست هیئت وزیران بریتانیا در کاخ وزیران در لندن جلسه سری برای پیدا کردن راه مسالمت آمیز نفت ایران تشکیل دهند . در گوشه آن باغ با عظمت فرود آمدم فکر میکردم اگر مراباندها ملت در آنجا ببینند چه بلائی بسرم خواهند آورد نه پای گریز دارم و نه قوای ستیز . دیده شدن همان و نابود کشتن همان در تشنج ورعشه هولناکی گرفتار بودم و افسوس میخوردم که چرا زبان انگلیسی را درست نمیدانم تا بواسطه آن ممکنه از نتیجه این جلسه مهم سری اطلاعاتی کسب کنم و هدیه گرانمایی برهبران ملت رشید ایران برم تادوباره کوس رسوائی غاصبین و نفتخواران جهانرا بر سر بازار سیاست دنیا بکوبند چون کودک کشته ای از بیم مرگ در لابلای گلپای خوشرنك و بوی کاخ خزیده بودم جلسه میبایست ساعت ده صبح تشکیل شود . ولی چرچیل با آن یهودی مرموز با همیگلی چون خوک تیر خورده در ساعت نه بکاخ وزیران آمد از دیدن ریخت ناموزون و لپهای گنده اش مثل موش آب کشیده لای گلها خود را جمع کردم . میخواستم در همان لحظه با يك خیز مانند خروس ژاپنی توی سر معیوب و خرابش بپریم و انتقام پنجاه سال اجناباتی را که بملت ماروا داشته بود بگیریم ولی میترسیدم که مشت های گره کرده و انتقام جو بانه ام بسر اسفاله اش کار گر نشود و بدون اینکه نتیجه بگیرم

گرفتار شوم چرچیل باحواس بریشان وافکار متشنت و بك و پوزی آويزان
 بشت میژ نشست و زیری نشست سیکاری روشن کرد و سر را بدست تکیه
 داد و چشمان خود را بنقطه نامعلومی دوخت گاهی میفرمودم زمانی می
 خندیدم - خنده بروزگار خود میکردم و لرزه از موقعیت خطرناک خود
 داشتم ولی بخت یاری کرد و از مرگ حتی نجات یافتیم. زیرا باوئیدن
 گل محمدی زیبایی ناگهان تغییر ماهیت داد و بشکل ذره بسیار بزی
 در آمدم بایک خورد و گوشه چشم بیه آلود چرچیل نشستم و وسعت آسمان
 افکار آن جانی معروف نگریستم چرچیل برده های جنایت باری را که در
 مدت پنجاه سال در ایران بازی کرده بود یکی بس از دیگری از جلو
 چشم خود میگذرانده و از شکست دولتش آه میکشید جنک شلیل یا غائله
 بختیار بها آشوب خزل اغتشاشات خوژستان جنایت خراسان حمله ناگهانی
 شهریور ۱۳۲۰ قتل و عام سیرم و هزاران برده های خونین دیگر از
 نظرش میگذشت و با خود می اندیشید که اختلافات دینی و مذهبی گرسنگی
 و فقر عمومی و ملوک الطوائفی و تعلیم بندگی و بره گری که ما در مدت
 پنجاه سال به ملت ایران داده بودیم بقیه داشتیم که برای همیشه این ملت
 تو سری خور و برده و اسیر خواهد ماند من هرگز تصور نمی کردم ملتی
 که فقر عمومی هیچوقت مهلتش نمیداد که بفکر آزادی و آقائی سعادت
 و ترقی بیفتد بکمر تبه اینطور بجنب و جوش افتاده نهضت ملی راه بیندازد
 ایرانیان را من خوب می شناسم بیشتر آنان را تریاکی و بیحال . قمار باز
 و عیاش . کود و کچل مریض و کرسنه بار آورده ایم بیشتر زمامداران آنان
 برده و نوکر ما بوده و از کیسه فتوت ماجیره می گرفتند سرمایه بیشتر تجار
 و ثروتمندان شان از ثروت بیکران ما بوجود آمده است قدرت جنوب و خوانین
 ایلات در دست ما بوده چطور شد که ناگهان ما را فراهموش و تغییر حالت
 و عقیدت دادند بستیار شگفت آور است بنظر من ایرانیان توانائی اتحاد و
 اتفاق را نداشتند زیرا بقدری برادر کشی را در ملتشان رواج داده بودیم

که همه از یکدیگر بیزار و متنفر بودند جای تأسف نیست ملتی که
 سالهای متمادی در زیر یوغ اسارت و بردگی مایوده در اثر دسائس و
 فتنه انگیزیهای ما قدرت انجام کوچکترین نقشه اصلاحی را در کشور
 خود نداشت و حتی آبی که میبورد با اجازه دولت معظم بریتانیای
 کبیر بوده است مردانه قذعلم کرده و با منتهای رشادت ما را از کشورشان
 بافتضاح رانده و هربلایی که خواستند بصرمان درآوردند - دیگر دردنیای
 حیثیت و آبرویی نداریم دنیا داور بقدرت و سیاست کود کانه ما میبخشد
 در اثر شکستی که نهضت ملی ایران بما وارد ساخت بقدری ضعیف شدیم
 که دول مستمره و جیره خوار مایکی پس از دیگری مستقل و آزاد میشوند
 از اینها گذشته فردا اگر ایرانیان با استعداد ورشید با سرمایه سرشاری که از
 درآمد فروش نفت بدست خواهند آورد وضع عمومیشان اصلاح شود و
 بالاجرای قانون تعلیمات اجباری همه باسواد گردند قانون تأهل اجباری
 را هم از مجلس بگذرانند و بالطبع نفوسشان زیاد شود - و زندگیشان
 سر و صورتی بگیرد با سابقه استعدادیکه دارند در مدت کوتاهی بر دنیا آقایی
 خواهند کرد از طرفی اگر نفعت ایران از دست ما برود سرمایه ای برای ماباقی
 نخواهد ماند ماکه توانایی خرید نفت مصرفی خود را نداریم چگونه می
 توانیم بدون نفت ایران سیادت خود را در صرتا سر دنیا خاصه در خاور میانه
 حفظ کنیم واقعا بیچاره شده ایم آخراین مصدق و کاشانی رهبران ازجان
 گذشته ایران مگر همان مصدق و کاشانی ایرانی نیستند که سالها بدستور ما
 در تبعید و زندان بسر میبردند پس این مکی کیست این سرباق فداکار
 وطن در زمان حکومت ماکجا بوده ؟ که اکنون بلای جانمان شده است
 این افکاری بود که چرچیل در باره آنها می اندیشید و مانند خیک بر
 بادی بر میشد و خالی میکشت و ازبائین و بالا بیاد مرحوم والدهاش آه
 میکشید ؟! چرچیل بیچاره توانایی دیدن پرده های افتخار آمیز دوران
 سپری شده مردم ایران باستان را نداشت و نخواست وقایع تاریخی و

افتخارات اعصار درخشان گذشته ایران را در آن ساعت در نظر تجسم نماید تا متوجه شود که ملت ایران اگر زمانی در اثر تحول تاریخی شکستی خورده و روزگار کوتاهی در زیر سلطه بیگانگان بناکامی زندگی کرده درازاء ملیت و آداب و رسوم و رشادت و شہامت خود را که از نیاگان بارت برده از دست نداده و در اولین فرصت دوش بدوش و هیران ملی از جات گذشته خود را از زیر یوغ اسارت و بردگی نجات داده و مجدد و عظمت دیرین خود را بدست آورده است. در مدت پنجاه سال فرمانروائی چرچیل و غاصبین نفت رهبران رشید ایران آقباب دکترا مصدق و کاشانی فرصت پیدا نمی کردند والا خیلی زودتر بغارتگری و تجاوزات احمقانه آنان خاتمه میدادند و از این سرزمین مقدس رانده میشدند بهر صورت. در ساعت ده جلسه تشکیل شد و وزرای بریتانیا با قصد شوخی بی بحث در موضوع نفت ایران پرداختند از مذاکرات با حرات آنان بخوبی متوجه میشدم که دارند تصمیمات احمقانه ای میگیرند و میخواهند نهضت ملی مردم ایران را کوچک شمرده و با تهدید و بلوف سیاسی مارا بترسانند. نمیدانم چرچیل چه گفت که همه بایبانی شدید تصدیق کردند خواستند صورت جلسه تنظیم کنند قدری بخود فشار دادم و بزرگتر شدم و چشم چرچیل را بخارش و درد مبتلا کردم چرچیل دست پاچه شده بخاراندن چشم و ووجه و وجه کردن مشغول شد آنقدر ناراحت و بیتابش کردم که وزراء دلشان بحال او سوخت دیدم خوب حقه ای بکار برده ام نصف جثه خود را بیک حبه قند مبدل کردم بایک جست روی میز هیئت وزیران بخش شدم و ذره ذره بچشم وزراء رفتم پرده می تماشا می درست کرده بودم هر یک از وزراء بطور خنده آوری شروع بخاراندن چشم کردند سالت مذاکرات بتماشاخانه مبدل شده بود چرچیل جاو و وزراء عقب هروله میکردند و صریده میکشیدند چون بنخم خوب گرفته بود یک ساعت تمام رجال و زمامداران بریتانیای کبیر را برقص میمون وار و عذاب

طاقت فرسائی گرفتن ساختن لکن از آنجائی که ایرانیان دارای قلبی
 مهربان و مسالمت آمیز میباشند پیش از این آزار و شکنجه را در باره
 آنان روا نداشته دوباره بشکل ذره بسیاروری در گوشه چشمشان قرار
 گرفتن بیچاره ها چند دقیقه آرام گرفتند و نفس راحتی کشیدند و سیکاری
 روشن کردند و از چشم درد ناگهانی و غیر منتظره می که دچارشان
 شده بود درتیر بودند - خواستند باز صورت جلسه را امضاء کرده
 بنیات شوم خود خاتمه دهند - باز قدری بشود فشار آورد - کمی
 بزرگ شدم و باخط درشت و بسیار خوانا روی کاغذی نوشتم - ای
 چرچیل بیرحم و ای وزراء سفاک خون آشام بریتانیای شکست خورده
 از این نیت شوم دست بکشید بگذارید مللی که سالیان دراز تحت
 فشار و قیومیت شما بطرز رقت باری زندگی میکردند يك چند هم
 مستقل و دور از فتنه انگیزیها و سیاست ظالمانه شما بترمیم خرابکاریها
 و فقر عمومی خود که موالود افکار پلید شما بوده بپردازند و در این دنیای
 آزاد آزادانه سرنوشت آینده ملت خود را بدست بگیرند ظلم و زورگویی
 سود برستی و بنماگری بس است شما گمانت مکنید دنیا تالاب بایستی
 ملعبه سیاست مرموزان باشد خیال میکنید کشور ایران زور خرید اجدادتان
 بوده که اینقدر سنگ بسینه میزنید و چشم ندارید ملت ستمدیده اش نفسی
 راحت بکشد تصور مینمایید تاجپان برجاست باید آقا و حاکم بر مقدرات
 ملل کوچک و مالک الرقاب آنها باشید آیا هیچ فکرنمیکردید که دست
 انتقام قوی است و روزی خواهد رسید که بکفاره اعمال شوم ننکبتان
 منفور ملل زنده گردید و بسزای جنایات ناجوانمردانه خود برسید
 این حق بازیها و جلسات سری نمیتواند ملت رشید ایران را که سالیان
 متدادی چون زالوهای گرسنه خون او یعنی نفتش را میمکید حیثیت و
 شرافت ملیش را بازیچه کود کانه ساختید مست نماید بر خیزد دنبال
 اصلاحات داخلی کشور خود بروید زیرا دنیای او افکار نو و اراده نو

و تحولات جهانی نو دیر دارد افکار پوسیده و نیات شوم قدیمی شما
 در بازار دنیای امروز اودشی نداشته و خریدار ندارد
 زنده باد ملت رشید و رهبران از جان گذشته و شاهنشاه جوان و
 ارتش نیرومند ایران . چرچیل کاغذ را از روی میز بلند کرد و گفت
 گرفتار عجب روزنحس و وضع مرمودی گشته ایم و اقامت ما در دوره اقتدارمان
 در ایران دچار اشتباهات و جنایات بزرگی شده ایم بین آه سوزان مردم
 ستم دیده ایران در کلیه دستگاههای سری ما شعله و شده دیوانه مان می کنند
 افسوس که هیچگاه بفکر روزگار انتقام و زمانت مکافات نبودیم و حق
 الامکان در مدت حکومت خود در ایران از هیچگونه بی رحمی و بی انصافی
 و خیانت خود داری نکردیم یقین داریم تا زنده ایم مورد طعن و لعن تاریخ
 دنیا خواهیم بود چه خبط بزرگ و چه غفلتهای ابلهانه می مرتکب شده ایم .
 آیا کفار اینهمه پیدادگری که بملت ایران روا داشته ایم کی خواهیم داد
 واقعا ما چه ادعائی داریم حرف حسابیمان چیست ؟ مدت پنجاه سال در مق
 ملتی شریف را گرفته از پرتو درآمد فروش نفت سرشارش ثروتمند و
 آفادیم بگذاریم بعد از این خودشان بر مقدراتشان حاکم باشند و
 نفت سرشارشان را بخودشان واگذار کنیم ایدن عصبانی شد و گفت
 آقایان من با گفته های چرچیل مخالفم زیرا اگر نفت ایران به دست
 ایرانیان بوفند آبرو و حیثیت ما دچار خطر نیستی و نابودی خواهد شد
 دیگر روی سیادت و آقائی را نخواهیم دید و گذشته از اینکه در
 دنیا شکست فاحش خورده روسیه میشویم ما بنفت احتیاج داریم آیا نفت
 مصرفی سالیانه خود را از کجا تهیه و تأمین میکنیم چرچیل گفت شما باید اندازه
 من بروحیه واقعات مردانه ایرانیان آشنا نیستید ایرانیان قد مردانه
 علم کرده و اگر عموماً نیست و نابود شوند دیگر نخواهند گذارد
 حتی برای نمونه بکنفر از انگلیسها در ایران خصوصاً در شرکت نفت دست
 داشته باشد بهتر اینست آنان را بحال خود باقی بگذاریم اصولاً پافشاری

ما در این مورد معنی ندارد زیرا آنها هم باید آزاد باشند و ژنرال امور
کشورشان بدست دولت و ملتشان بیفتد. مگر میشود با این نهضت‌های ملی طرف
شد و در مقابل سبیل خروشان احساسات ملی استقامت کرد من یقین دارم
در تمام جبهه‌ها شکست خواهیم خورد و شواریها خواهیم کشید و زیر چنگ
گفت فعلاً ما در مصر دستمان توی خنجر گیر کرده نمیتوانیم باین رودی
کوس شکست و رسوائی خود را در بازار سیاحت دنیا بگوئیم زیرا دولت
آمریکا و شوروی بر دشمنان میخندند و میدانیم عاقبت شکست خواهیم خورد
ولی قدری صبر و حوصله لازم است اما در مورد خرید نفت ایران من
عقیده دارم طی یادداشت مفصلی قیام و جنبش ملی‌شان را تبریک بگوئیم
و بقاء ملت رشید ایران را از درگاه خداوند توانا بخواهیم بعد از پوزش
از جنایات و قتل‌های ده ساله در سال مقدار سی و چهار میلیون
تن نفت از دولت ایران بخریم و برای جبران خسارات گذشته پول نفت
مصرفی پنج سال را اقدماً بپردازیم تمام وزراء این پیشنهاد را پسندیدند
و صورت مجلس امضاء شد و جلسه پایان یافت فوراً از گوشه چشمانشان بیرون
جستم و در گوشه سالن بنماها برداختم موقع خروج بهمد بگر میگفتم
دیدید جناب‌هایی که دولاب‌های توده افکار و موهومات و خرافات در مدت پنجاه
سال با ایرانیان هدیه داده بودیم بالاخره امروز خودمان را بیچاره کردند
تاما باغیم دیگر کرد اینگونه شیطنتها و سود پرستیهای بیجا نکردیم



غلط نامه

صفحه	سطر	غلط	درست	صفحه	سطر	غلط	درست
۲	۱۶	دلیرش	دل ریش	۲۹	۱۸	بزربارخان	بزربارخان
۳	۵	خیال	خال	۳۰	۲	چپچه	چپچه
۴	۲۲	و بود	وتارو بود	۳۲	۱۱	کر	اکر
۵	۱۲	خبری	خبری	۳۲	۱۲	بستیانی	بستیانی
۵	۲۴	شومی	نیکنامی	۳۲	۱۳	افتضاحی	افتضاحی
۶	۲۲	غرق	عرق	۳۲	۱۳	پنجه	پنجه
۸	۵	نیامد	نیامده	۳۲	۱۵	بودنا	بودند
۱۲	۱۵	زبان آنها	زبانشان	۳۳	۱	دداگاه	دادگاه
۱۳	۸	بیشتر آنها	بیشترشان	۳۶	۶	مرزو بوم	بوم و بر
۱۳	۲۲	آنها	آنان	۳۷	۵	استعانه	استغانه
۱۳	۲۳	اینها	ایشان	۳۷	۸	مینگرید	مینگرند
۱۴	۱	آنها	آنان	۳۸	۵	سوم	شوم
۱۴	۵	بآنها	بآنان	۳۸	۶	آنها	آنان
۱۶	۳	شده و	شده	۳۸	۱۸	بقبر	بقبر
۲۰	۱۳	آنها	آنان	۳۸	۱۸	کردید	کرهید
۲۲	۳	ناتوانی است	ناتوانی نیست	۳۹	۹	بلند کردن	گمراه کردن
۲۴	۶	پیاده و	پیاده	۳۹	۱۶	دو راه	اثر راه
۲۴	۲۲	چر	چرا	۴۰	۸	صتاو کان	صتاوگان

غلط نامه

صفحه	سطر	غلط	درست	صفحه	سطر	غلط	درست
۴۳	۶	فیروزه	فیروزه	۵۶	۱۶	یاروا	یاروا
۴۴	۹	عظمت	با عظمت	۵۹	۲۵	آنهایکه	آنانکه
۴۴	۱۲	گزارش	گزارش	۶۰	۳	بیچاره	بیچاره
۴۴	۱۲	جامعی	جامعی	۶۳	۱۲	بر	برای
۴۵	۲۰	یاسبانی	یاسبانی	۶۵	۱۳	دوست	دوست
۴۶	۱۴	دسترس	دسترس	۶۵	۱۲	اولوحی	لوحی او
۴۷	۱	آندیا	آندیار	۶۷	۲۱	موقع	موقعیت
۴۷	۲۰	وجدان وا	وجدان را	۶۹	۳	آرایش	آمایش
۴۷	۲۲	کویر	کویر	۷۱	۴	ور	و در
۴۸	۷	دل نوازش	دل دناوازش	۷۱	۵	ضمن بسته	ضمن پرونده بسته
۴۸	۸	بیش	پیش	۷۳	۱۷	مقام و پشتکارشان	مقام و پاداششان
۴۸	۱۴	تمام کارکنان	اتمام کار	۷۹	۳	ذرق	ذوق
۴۹	۷	رسومات	رسوبات	۸۹	۱۵	کرده داند	کرده اند
۵۲	۱۱	بلموس و	بلموس را	۸۶	۱۳	ریاد	زیاد
۵۵	۱	اگر تو	اگر تو				